

کیسانیه

فرقه کیسانیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۳۷۳

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

پیروان مختار بن ابو عبیده ثقفی بودند، او نخست برای پیشرفت کار خود دعوت به علی بن الحسین (ع) سپس دعوت به محمد حنفیه می کرد. البته کار او مبتنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود بلکه می خواست از آن بهره برداری سیاسی کرده باشد و چون کارش بالا گرفت خود دعوی دریافت وحی از خداوند کرد و عباراتی مسجع و مقفی به تقلید قرآن به زبان می راند.

محمد حنفیه از وی بیزاری جست چندان که مختار وی را به کوفه دعوت کرد ولی او نپذیرفت به قول عباسیه از قیام مختار استفاده کرد و خود را مخفیانه امام می خواند. چون عبدالله بن زبیر بر حرمین (مکه و مدینه) تسلط یافت و محمد حنفیه را به بیعت خود خواند، محمد از بیعت با او سر باز زد. وقتی که مختار بر کوفه مستولی شد، مردم را به محمد حنفیه می خواند، عبدالله بن زبیر از بیم آن که مبادا مردم به محمد حنفیه بگرایند او و یارانش را به بیعت خویش خواند و چون آنان سر باز زدند ایشان را در زمزم محصور و زندانی کرد و تهدید به قتل نمود. محمد حنفیه ناچار نامه به مختار نوشت و از او یاری طلبید. مختار نامه او را برای یاران خود بخواند و گفت: این مهدی شما و بازمانده اهل بیت پیغمبر است که مرا به یاری خویش می خواند سپس ظبیان بن عماره را با چهارصد کس و چهارصد هزار درهم به مکه فرستاد. آنان با پرچمهایی که در دست داشتند به مسجد الحرام در آمدند و با صدای بلند دعوی خونخواهی حسین (ع) بن علی را می کردند تا به زمزم رسیدند. از آن طرف عبدالله بن زبیر هیزم فراوانی گردآورد تا ایشان را بسوزاند، آنان درب مسجد الحرام را شکسته بر محمد حنفیه در آمدند و گفتند: میان ما و این دشمن خدا که عبد الله بن زبیر باشد یکی را انتخاب کن، محمد حنفیه گفت: من روا نمی دانم که در خانه خدا جنگ و خونریزی شود. ایشان چون سلاحی غیر از چوب در دست نداشتند. ابن زبیر فریاد برآورده و گفت: «واعجبا لهذه الخشبیه»، یعنی شگفتا از این چوبدستان! زیرا ایشان هنگامی که وارد حرم شدند به جای شمشیر چوب به دست داشتند چون در حرم همراه داشتن سلاح جایز نیست. سپس عبدالله بن زبیر گفت: گمان می کنید که می گذارم محمد حنفیه را پیش از این که با من بیعت کند از اینجا ببرید! آنگاه کسان مختار که در بیرون مسجد الحرام بودند فریاد برآوردند که ما خون حسین را می خواهیم عبدالله بن زبیر بترسید و از خروج محمد حنفیه جلوگیری نکرد. محمد حنفیه با چهار هزار کس به دره علی (ع) رفت و در همان جا می زیست. چون مختار به دست مصعب بن زبیر برادر عبدالله بن زبیر کشته شد ابن زبیر تقویت یافت دیگر بار محمد حنفیه را به بیعت خود خواند و قصد حمله بر وی و کسانش را کرد در این هنگام نامه ای از عبدالملک بن مروان که تازه خلافت یافته بود رسید و از او خواست که به شام رود محمد حنفیه و یارانش از آن دره بیرون رفته و کثیر الغره شاعر اهل بیت که محمد حنفیه را مهدی موعود می دانست در رکاب وی بود و این اشعار را بسرود:

هدایت یا مهدینا ابن المهدی

انت الذی نرضی به و نرتجی
انت ابن خیر الناس من بعد النبی
انت امام الحق لسنا نمتری
یا بن علی سر و من مثل علی

یعنی راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته، تو کسی هستی که ما بتو خوشنودیم و امیدواریم تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبر می باشی، تو امام بر حق هستی و ما در آن شکی نداریم، ای پسر علی(ع) برو، چه کسی مانند علی(ع) است. چون محمد بن حنفیه به مدین رسید خبردار شد که عبدالملک بن مروان به عمرو بن سعید که از کسان او بود بد عهده کرده از آمدن خود پشیمان شد و در ایله (که بندری بر کنار دریای احمر در آخر حجاز و مرز شام است) فرود آمد و از آنجا دیگر باره به مکه بازگشت و با کسان خود در درّه ابوطالب جای گرفت و از آن جا به طائف رفت ابن عباس که از عبدالله بن زبیر رنجیده و ترسان بود به وی پیوست و در طائف درگذشت و محمد حنفیه بر وی نماز خواند.

محمد حنفیه تا هنگامی که حجاج بن یوسف ابن زبیر را در مکه محاصره کرد در طائف بود سپس از طائف به درّه ابو طالب مراجعت کرد. حجاج از او خواست تا با عبدالملک بن مروان بیعت کند اما وی از آن امتناع کرد. محمد حنفیه نامه ای به عبدالملک نوشت و برای خود و کسانش از وی امان خواست و خلیفه به او امان داد چون پیک محمد حنفیه با امان نامه عبدالملک بازگشت، محمد به نزد حجاج رفت و به وی بیعت کرد و به شام رفت و از او خواست که دست حجاج را از وی کوتاه کند.

گویند: محمد حنفیه بسوی (در) در نجد از بلاد بنی سلیم رهسپار شد و چون به کوه رضوی رسید در همانجا زندگی را به درود گفت. پس از وی پیروانش به چند دسته شدند.

کیسانیه پنداشتند که: محمد حنفیه پس از کشته شدن برادرش حسین بن علی(ع)، مختار را بر عراقین فرمانروایی داد و از او خواست که از قاتلان آن حضرت خونخواهی کند.

کیسانیه شش سال بعد از شهادت امام حسین(ع) قیام کردند و قایل به امامت محمد حنفیه شدند و معتقد بودند که وی اسرار دین و علم تاویل و علوم باطنی را از دو برادرش حسن(ع) و حسین(ع) فرا گرفت. بعضی از «کیسانیه» ارکان شریعت را مانند نماز و روزه تاویل کرده و قائل به تناسخ و حلول بودند.

تمام فرق «کیسانیه» به امامت محمد حنفیه و روا بودن بداء بر خداوند همداستانند. این فرقه را مختاریه نیز خوانند زیرا مختار مردم را به امامت محمد حنفیه می خواند.

در وجه تسمیه این فرقه نوبختی می نویسد: مختار را به نام کیسان نامی که شهربان او بود و ابو عمره کنیه داشت، کیسان خوانند. شخصیت کیسان در تاریخ درست معلوم نیست برخی گویند: وی شاگرد محمد حنفیه بود.

مرحوم علامه مجلسی می نویسد: چون در بچگی او را پدرش به نزد علی(ع) آورده بود و آن حضرت دستش را برای نوازش بر سر آن کودک گذاشت و فرمود: کیس، کیس، از آن جهت او را کیسان گفتند، وی در واقعه (مذار) در سال ۶۷ هجری کشته شد.

بعد از محمد حنفیه «کیسانیه» دوازده فرقه شدند که نام ایشان در این فرهنگ آمده است.

المقالات و الفرق، ص ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵.
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۹ ص ۷۸.
 الفرق بين الفرق، ص ۲۶ و ۳۴.
 المختصر الفرق بين الفرق، ص ۳۵ - ۵۱.
 بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۱۷۱.
 مقالات الاسلاميين، ص ۸۹.
 فرق الشيعه نوبختی، ص ۲۳.
 الكيسانيه فی التاريخ.
 الفصول المختاره، ج ۳، ص ۹۱.

اسماعیلیه

تاریخچه اسماعیلیه

تلخیص از دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۶۸۱

فرهاد دفتری

اسماعیلیه، یکی از فرق شیعه که در اواسط قرن ۲ق/۸م پدیدار گشت و سپس به شاخه‌ها و گروه‌هایی چند منقسم شد. اسماعیلیان، همچون شیعیان امامی، امامت را به نص می‌دانستند، اما درباره سلسله امامان پس از امام صادق (ع)، با دیگر پیروان آن امام دچار اختلاف گشتند. این فرقه نام خود را از اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) گرفته است.

اسماعیلیان و نخستین تشکلهای فرقه‌ای: با رحلت امام جعفر صادق (ع) در ۱۴۸ق/۷۶۵م، پیروان آن حضرت از میان شیعیان امامی به گروه‌هایی منقسم شدند که دو گروه از آنها را می‌توان به عنوان نخستین گروه‌های اسماعیلی شناخت. طبق برخی روایات، امام صادق (ع) ابتدا فرزند ارشد خود اسماعیل را به جانشینی برگزیده، و نص امامت را بر او قرار داده بود، ولی طبق روایت اکثر منابع، اسماعیل چند سال قبل از پدر، وفات یافته بوده است.

یکی از دو گروه مورد بحث، مرگ اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت او به عنوان امام قائم و مهدی موعود باقی ماندند. این گروه را اسماعیلیه خالصه یا واقفه نامیده‌اند.

گروه دوم از اسماعیلیان نخستین، مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش را پذیرفته بودند و پس از وفات امام صادق (ع)، فرزند ارشد اسماعیل، محمد را به امامت شناختند. این گروه به «مبارکيه» معروف شدند.

معاصران اسماعیلیان نخستین، غالباً آنان را باطنیه یا ملاحده یا قرامطه خطاب می‌کردند، ولی خود اسماعیلیان نخستین نهضتشان را «دعوت» یا «دعوت هادیه» می‌نامیدند.

اسماعیل و محمد بن اسماعیل: اطلاعات موجود درباره اسماعیل بسیار محدود است. منابع اسماعیلی مطالب مشروح و دقیقی درباره شرح حال او ذکر نمی‌کنند. از سوی دیگر، منابع اثنا عشری که به اسماعیل اشاره دارند، به علت جانبداری از امامت حضرت موسی کاظم (ع)، نسبت به اسماعیل، منابعی بی‌طرف شناخته نمی‌شوند.

تاریخ ولادت اسماعیل نامعلوم است، ولی گفته شده که وی حدود ۲۵ سال از برادر ناتنیش امام موسی کاظم (ع) بزرگتر بوده است. تاریخ وفات اسماعیل نیز روشن نیست؛ می‌توان گفت که وفات او بین سالهای ۱۳۲-۱۴۵ق اتفاق افتاده است.

درباره محمد بن اسماعیل، هفتمین امام اسماعیلیه، نیز اطلاعات چندانی در دست نیست. محمد فرزند ارشد اسماعیل بوده که بنا بر روایات، هنگام فوت پدر ۲۶ سال داشته است و تولد او به احتمال قوی باید در حدود سال ۱۲۰ق/۷۳۸م واقع شده باشد. وی اندکی پس از ۱۴۸ق/۷۶۵م که اکثر شیعیان امامی حضرت موسی کاظم (ع) را به امامت شناختند، از محل سکناي خانوادگی خود مدینه به عراق مهاجرت کرد و زندگی پنهانی خود را آغاز نمود و به همین سبب به «مکتوم» اشتها یافت. این مهاجرت مبدأ «دوره ستر» در تاریخ اسماعیلیان نخستین است که تا هنگام تأسیس خلافت فاطمیان و ظهور امام اسماعیلی به طول انجامیده است.

سلسله امامان نزد اسماعیلیان نخستین: به نظر می‌رسد که با وفات محمد بن اسماعیل، مبارکیه به دو شاخه منشعب شده‌اند و تنها گروه بسیار کوچکی تداوم امامت را در اخلاف محمد بن اسماعیل پذیرفتند. گروه دیگر، شامل اکثر مبارکیه، مرگ محمد بن اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت وی به عنوان امام قائم و مهدی موعود باقی ماندند. این گروه بعدها به طور اخص به نام قرامطه شهرت یافتند.

در فهرست امامان که بعداً مورد قبول اسماعیلیان فاطمی قرار گرفت، حضرت علی (ع) مقام مهمتری به عنوان «اساس الامامه» یافت و در نتیجه، فهرست با نام امام حسن (ع) آغاز می‌گردد و نام اسماعیل بن جعفر نیز همواره به عنوان ششمین امام در فهرست جای داشت. این ترتیب برای شمارش نخستین امامان اسماعیلیه، هنوز مورد قبول اسماعیلیان مستعلوی است، حال آنکه اسماعیلیان نزاری که معتقد به برابری و یکسان بودن مقام تمام امامان هستند، فهرست خود را با نام حضرت علی (ع) آغاز می‌کنند و سپس امام حسین (ع) را به عنوان دومین امام خود می‌آورند. نزاریان نام امام حسن (ع) را در فهرست خود ذکر نمی‌کنند.

از تاریخ بعدی این گروه‌های اسماعیلی نخستین که مرکزشان در کوفه بود و اعضای معدودی داشتند، تا زمانی که اسماعیلیان با برپایی نهضت واحد اندکی پس از اواسط قرن ۳ ق/۹م ناگهان در صحنه تاریخ اسلام ظاهر گردیدند، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در دست نیست. به نظر می‌رسد که طی این یک قرن، رهبرانی در خفا و به استمرار برای ایجاد یک نهضت واحد و پویا در میان گروه‌های اسماعیلی نخستین فعالیت داشته‌اند. این رهبران احتمالاً امامان همان دسته‌ای بوده‌اند که با مرگ محمد بن اسماعیل از مبارکیه منشعب شده، و تداوم امامت را پذیرفته بودند.

کوشش‌های پنهانی این رهبران، عاقبت پس از نزدیک به یک قرن در حدود سال ۲۶۰ق/۸۷۴م به نتیجه رسید و از همان موقع شبکه‌ای از داعیان اسماعیلی ناگهان در بلاد مختلف اسلامی پدیدار گشتند و فعالیت گسترده‌ای را برای بسط دعوت اسماعیلیه آغاز کردند. در آن تاریخ دعوت اسماعیلیه همچنان تحت هدایت رهبری مرکزی مستقر در سلمیه قرار داشته، و هویت واقعی این رهبران نیز هنوز به گونه‌های مختلف کتمان می‌شده است. برای جلب حمایت بیشترین شمار از اسماعیلیان نخستین، رهبران مرکزی اسماعیلیه تا مدتها به نام محمد بن اسماعیل دعوت می‌کردند که اعتقاد به امامت و مهدویت وی نظریه اصلی مبارکیه و مهم‌ترین گروه منشعب از آنها بوده است. به عبارت دیگر، نظر به اینکه اکثر اسماعیلیان نخستین در

انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی و گسترش حکومت عدل او بوده‌اند، رهبران مرکزی نیز بر همین نظریه تأکید داشته، و نهضت واحد اسماعیلیه را در قرن ۳ ق بر اساس همین نظریه درباره امامت استوار کرده بودند.

گسترش سریع دعوت در سده ۳ ق/۹ م: بر اساس منابع، نکات اصلی دعوت اسماعیلیه در قرن ۳ ق را می‌توان بدین شرح خلاصه کرد: در ۲۶۱ ق/۸۷۵ م، حمدان قرمط فرزند اشعث که از اهالی سواد کوفه بوده، دعوت اسماعیلیه را در نواحی اطراف کوفه و سایر نقاط جنوب عراق آغاز، و سازماندهی کرده، و داعیانی نیز برای نواحی مهم آن منطقه معین کرده است. حمدان به زودی پیروان زیادی پیدا کرد که به قرامطه (جمع قرمطی، منسوب به قرمط) اشتهاار یافته‌اند. در اندک مدتی واژه قرامطه به گروههای اسماعیلی دیگر بلاد نیز که ارتباطی با حمدان قرمط نداشته‌اند، اطلاق شد.

اندکی بعد، معتضد خلیفه عباسی، سیاست قاطع تری در مقابل اسماعیلیان اتخاذ کرد و با سرکوبی شدید شورشهای بعدی آنان در طول سالهای ۲۸۷-۲۸۹ ق/۹۰۰-۹۰۲ م از پیروزی احتمالی قیام اسماعیلیه در عراق جلوگیری کرد.

دعوت در یمن که همواره یکی از پایگاههای مهم اسماعیلیه بوده، و از ابتدا ارتباطات نزدیکی با رهبران مرکزی نهضت داشته است، توسط دو داعی به نامهای ابن حوشب، معروف به منصور الیمن و علی بن فضل بنیان گذارده شد که از ۲۷۰ ق دعوت اسماعیلیه را به طور علنی در آنجا ترویج نمودند.

دعوت به تدریج از یمن به مناطق مجاور، مانند یمامه، در شبه جزیره عربستان نیز بسط یافت. دعوت اسماعیلیه در سرزمین بربرهای شمال آفریقا نیز اشاعه پیدا کرد و مقدمات تأسیس خلافت فاطمیان فراهم گردید. در حدود سال ۲۸۱ ق/۸۹۴ م دعوت اسماعیلیه در منطقه بحرین در شرق عربستان آغاز گردید و ابو سعید جنابی از جانب حمدان به بحرین فرستاده شد تا دعوت را در آنجا سازماندهی و رهبری کند. ابو سعید سرانجام موفق شد که تا ۲۸۶ ق/۸۹۹ م، قسمت اعظم بحرین را تحت نفوذ خود در آورد و دولت مستقلی را در آنجا بنیان نهد.

اندکی پس از ۲۶۰ ق دعوت اسماعیلیه در قسمتهایی از مرکز و شمال غربی ایران، منطقه‌ای که اعراب آن را جبال می‌خواندند، آغاز گردید و سپس به خراسان و ماوراءالنهر نیز بسط یافت. در ناحیه ری که مرکز دعوت در جبال بوده، داعی خلف حلاج آغازگر نهضت اسماعیلیه شد. پس از خلف پسرش احمد رئیس دعوت در جبال شد و سپس دستیار اصلی احمد به نام غیاث از اهل کلین، به ریاست دعوت در جبال رسید.

در خراسان و نیز ماوراءالنهر، پس از فعالیتهای مقدماتی غیاث، دعوت در آخرین دهه قرن ۳ ق رسماً توسط داعی ابو عبدالله خادم افتتاح شد. داعی بعدی در خراسان و مناطق مجاور، امیر حسین بن علی مرو رودی بود که خود به طبقه اشراف تعلق داشت. داعی امیر حسین محمد بن احمد نسفی را به جانشینی خود برگزید. نسفی همچنین نخستین مؤلف و فیلسوف اسماعیلی بود که تفکر مذهبی این فرقه را با نوعی فلسفه نو افلاطونی رایج در جهان اسلام در هم آمیخت.

اندیشه‌های مذهبی و اصول عقاید اسماعیلیان نخستین:

اسماعیلیان نخستین بین ظاهر و باطن نوشته‌های مقدس و احکام شرعی تمایز قائل می‌شدند و اعتقاد داشتند که هر معنای ظاهری و لفظی منعکس کننده یک معنای باطنی و حقیقی است. در نتیجه، در نظام مذهبی اسماعیلیه، معنای ظاهری و باطنی قرآن مجید و شرع مقدس اسلام نیز از یکدیگر کاملاً متمایز بوده است. بنا بر عقیده اسماعیلیان نخستین، ظاهر دین تغییر کرده ولی باطن دین تغییر ناپذیر می‌مانده است. با اهمیت خاصی که اسماعیلیان برای باطن و حقایق مکتوم در باطن دین قائل بودند، به «باطنیه» شهرت یافتند.

اسماعیلیان نخستین معتقد بودند که تاریخ مذهبی بشر از ۷ دوره تشکیل می‌شده، و هر دوره را یک پیامبر شارع آغاز می‌کرده است. آنها پیامبران شارع را ناطق می‌نامیدند. در اصل، شریعت هر دوره منعکس کننده پیام ظاهری ناطق آن دوره بوده است. در ۶ دوره اول تاریخ، «نطقاً»، یعنی همان پیامبران اولوالعزم عبارت بودند از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (ع) و محمد (ص). هر یک از این نطقاً برای تأویل و تعبیر حقایق نهفته در باطن شریعت آن دوره جانشینی داشته است که اسماعیلیان وی را وصی، اساس، یا صامت می‌خوانده‌اند. در هر دوره، بعد از وصی آن دوره، ۷ امام وجود داشته است و وظیفه اصلی آنان حراست از معانی ظاهری و باطنی شریعت آن دوره بوده است. هفتمین امام هر دوره به مقام ناطق دوره بعدی ارتقا می‌یافته که با آوردن شریعتی نو، شریعت ناطق دوره قبل را نسخ می‌کرده است. این الگو تنها در دوره هفتم، یعنی آخرین دوره تاریخ، تغییر می‌کرده است.

بر پایه اعتقادات اسماعیلیان نخستین، هفتمین امام در ششمین دوره، یعنی دوره حضرت محمد (ص) و اسلام، محمد بن اسماعیل بوده که اسماعیلیان مرگش را انکار کرده، و در انتظار ظهورش به عنوان قائم و مهدی بوده‌اند. وظیفه اصلی محمد بن اسماعیل به عنوان آخرین ناطق و اساس، بیان و وصف کامل معانی باطنی و حقایق مکتوم در تمام شریعت‌های قبلی بوده است. محمد بن اسماعیل به عنوان قائم و آخرین ناطق، حکومت عدل را در پهنه جهان خواهد گسترد و سپس دنیای جسمانی برچیده خواهد شد.

تدریجاً اسماعیلیان فاطمی با پذیرفتن امامت اعقاب محمد بن اسماعیل شمار امامان خود را در دوره اسلام از ۷ فزونی دادند در نتیجه این اصلاحات، اسماعیلیان فاطمی دیگر نقش خاصی برای محمد بن اسماعیل به عنوان قائم متصور نشدند و او را صرفاً به عنوان هفتمین امام خود شناختند.

بخش دوم: اسماعیلیان در دوره فاطمی (تا ۴۸۷ق)

در این دوره اسماعیلیان خلافت و دولت مستقل و نیرومندی از خود یافتند و دعوت و تفکر و ادبیات اسماعیلیه را به اوج شکوفایی رسانیدند. در همین دوره بود که داعیان اسماعیلی رساله‌های بسیاری تألیف کردند. پس از انتقال مرکز حکومت فاطمیان از آفریقای به مصر، فاطمیان به طور کلی در زمینه ترویج فرهنگ و هنر و علوم اسلامی نیز نقش مهمی ایفا کردند.

رابطه دعوت فاطمی با گروه‌های قرمطی:

تنها در زمان چهارمین خلیفه فاطمی المعز لدین الله فاطمیان از صلح و امنیت داخلی کافی برخوردار شدند تا بتوانند سیاست توسعه طلبانه‌ای را برای بسط حدود قلمرو خود در سرزمینهای شرق دنیای اسلام دنبال کنند. در تعقیب این سیاست که با تصرف مصر و سپس حجاز آغاز شد، معز اقدامات مختلفی برای جلب حمایت جوامع قرمطی سرزمینهای شرقی انجام داد و به ویژه برخی از نظریات آنها را رسماً وارد تعالیم دعوت اسماعیلیان فاطمی کرد.

معز فاطمی از یک سو امید داشت که بتواند از نیروی قرمطیان در پیشبرد سیاستهای توسعه طلبانه‌اش استفاده کند، و از سوی دیگر از نفوذ برخی از عقاید قرمطی در میان اسماعیلیان فاطمی سرزمینهای شرقی دنیای اسلام بیمناک بود. اکنون روشن شده است که معز فاطمی خود آثاری در اصول عقاید اسماعیلیه تألیف کرده، و همه رسالات قاضی نعمان مشهورترین فقیه فاطمی، را نیز به دقت مطالعه می‌کرده، و در حقیقت اصلاحاتی در تعالیم اسماعیلیان فاطمی وارد کرده بوده است.

کوششهای معز فاطمی برای جلب حمایت قرمطیان موفقیت آمیز بود. در نتیجه، اکثر قرمطیان خراسان و سیستان و مکران به جناح اسماعیلیان فاطمی پیوستند.

گسترش روی به شرق دعوت فاطمی:

با انتقال مقر دولت فاطمیان به مصر، اسماعیلیان مغرب به عنوان یک اقلیت تحت فشار قرار گرفتند و در ۴۰۷ ق پس از به حکومت رسیدن معز ابن بادیس زبیری در افریقیه، اکثریت سنی مذهب افریقیه، این اقلیت را در قیروان و دیگر نقاط افریقیه قتل عام کردند و تا چندی پیش از ۴۴۰ ق که بنی زبیری برای همیشه در خطبه نام عباسیان را جایگزین فاطمیان کردند، دیگر تقریباً هیچ گروه اسماعیلی در افریقیه باقی نمانده بود. حتی مصر پایگاه دوم فاطمیان نیز مأمونی دائمی برای اسماعیلیان نبود و در زمان مستنصر هشتمین خلیفه فاطمی، صحنه بحرانهای سیاسی و نظامی و اقتصادی متعددی شد که آغازگر انحطاط دولت فاطمیان بود، در حالی که در همین زمان، خلافت فاطمی به موفقیت‌های مهم در مناطق شرقی دست یافته، و حتی توانسته بود در کوتاه زمانی عراق را نیز تحت سیطره خود گیرد.

معروف‌ترین داعی فاطمی در آن زمان در سرزمینهای شرقی، حمید الدین احمد بن عبدالله کرمانی (د ۴۱۱ ق) فیلسوفی برجسته بود که با زبانها و اصول عقاید مسیحیان و یهودیان، و مکتوبات مقدس آنان آشنایی کامل داشت و در مناظرات بین ادیان، متکلمی توانا بود.

از دیگر داعیان مهم فاطمی در این دوره ناصر خسرو (د ۴۸۱ ق) شاعر و فیلسوف و سیاح معروف است که به مقام والایی در سلسله مراتب دعوت رسید و دعوت فاطمی را در خراسان رهبری کرد. ناصر خسرو که دعوت را از مقر اولیه فعالیتش در بلخ به نیشابور و دیگر نواحی خراسان گسترش داد، برای مدتی نیز به طبرستان رفت و در طبرستان و دیگر نواحی دیلم، جماعتی پر شمار را به مذهب اسماعیلی درآورد که آنها نیز امامت مستنصر فاطمی را پذیرفتند.

در یمن، پس از مرگ ابن حوشب، فعالیت‌های دعوت، به طور محدود ادامه داشت. در ۴۲۹ ق داعی علی بن محمد صلیحی که با مرکز دعوت اسماعیلیه در قاهره در تماس بود، در منطقه کوهستانی مسار خروج کرد و سلسله اسماعیلی صلیحیون را بنیان نهاد. صلیحیون که ریاست دعوت اسماعیلیه را در یمن بر عهده داشتند، حدود یک قرن، تا ۵۳۲ ق، بر بخش‌های مهمی از آن سرزمین به نیابت از فاطمیان حکومت کردند و اقتدار خود را تا اندازه‌ای به مناطق مجاور، مانند عمان و حضر موت و بحرین نیز بسط دادند. صلیحیون نقش مؤثری در بسط دعوت اسماعیلیه به هندوستان نیز ایفا کرده‌اند. جماعت اسماعیلی جدیدی در کجرات پیدا کشت که در قرون بعدی پایگاه اصلی اسماعیلیان مستعلوی-طیبی (بهره‌ها) گردید که هنوز در آنجا حائز اهمیتند.

خلافت عباسی و ستیز با اسماعیلیه:

در اثر فعالیت‌های حمید الدین کرمانی و دیگر داعیان فاطمی، شماری از امرای عرب در عراق که به تشیع گرایش داشتند، مانند معتمد الدوله قرواش عقیلی حاکم موصل و کوفه و مدائن، به مذهب اسماعیلی گرویدند. این موفقیت‌های دعوت فاطمی حتی در نزدیکی مقر حکومت عباسیان، خصوصت خلیفه عباسی قادر را بیش از پیش برانگیخت؛ وی در ۴۰۲ ق شماری از علمای سنی و شیعی را به بغداد فراخواند و از آنان خواست تا در بیانیه‌ای رسماً نسب علوی خلفای فاطمی را باطل اعلام کنند. افزون بر آن، به درخواست خلیفه عباسی شماری از متکلمان، از جمله علی بن سعید اصطخری به تألیف رسالاتی در رد اسماعیلیه پرداختند.

موفقیت‌های دعوت اسماعیلیه در زمان مستنصر موج جدیدی از واکنش‌های ضد اسماعیلی را از جانب عباسیان و سلجوقیان سنی مذهب برانگیخت؛ چنانکه برخی از سلسله‌های محلی مانند قراخانیان ماوراءالنهر، به قلع و قمع اسماعیلیان پرداختند. در همین زمینه، در ۴۴۴ ق، خلیفه عباسی قائم، سندی دیگری را تنظیم کرد که به امضای شماری از علما و فقهای عصر رسید و مجدداً نسب علوی فاطمیان را ادعایی بی‌اساس و باطل اعلام کرد. اسماعیلیان در ایران، با دشمنی سرسختانه خواجه نظام الملک، وزیر مقتدر سلجوقی رو به رو شدند. نظام الملک که از بسط نهضت اسماعیلیه در حیطه قلمرو سلاجقه آگاه و بیمناک بود، فصل مهمی از کتاب خود، سیاست‌نامه را به رد اسماعیلیه اختصاص داد.

عباسیان نیز همچنان تألیف رسالات ضد اسماعیلی را تشویق می‌کردند و در میان این نوع آثار مهم‌ترین اثر را ابوحامد غزالی به درخواست خلیفه عباسی مستظهر به نام فضائح الباطنیه تنظیم کرد.

تعالیم مذهبی و جهان‌شناسی اسماعیلیان فاطمی:

اسماعیلیان فاطمی به طور کلی چارچوب تعالیم اعتقادی اسماعیلیان نخستین را حفظ کردند و همانند اسلاف خود بین ظاهر و باطن دین تمایز قائل بودند؛ ولی بر خلاف اسماعیلیان نخستین که تأکید بر باطن و حقایق مکتوم در آن داشتند، اسماعیلیان فاطمی ظاهر و باطن را مکمل یکدیگر می‌دانستند و مراعات تعادل بین آن دو را واجب می‌شمردند. از این رو، نزد اسماعیلیان فاطمی دسترسی به «حقیقت» بدون «شریعت» امکان پذیر نبود و حقایق نیز همیشه با شرایع یا ظواهر دین مرتبط بودند در نتیجه، دعوت فاطمی رسماً مواضع اباحی قرامطه را که تأکید بر باطن داشتند، و ظاهر (شریعت) را نفی می‌کردند، باطل می‌دانست.

علمای فاطمی آثار بسیاری در زمینه‌های علوم ظاهری و علوم باطنی، و علم تأویل تألیف کردند، ولی اسماعیلیان فاطمی به علم تفسیر هیچ‌گونه توجهی نداشتند و در آن زمینه تنها به تعالیم امامان خود اکتفا می‌کردند.

فقه اسماعیلیه، تشابهات بسیاری با فقه امامیه دارد، ولی اختلافاتی نیز بین این دو مذهب شیعی، خاصه در زمینه‌های توارث و نحوه اجرای بعضی از فرائض دینی، پدیدار گشته است.

اسماعیلیان فاطمی بینش ادواری اسماعیلیان نخستین را درباره تاریخ مذهبی بشر حفظ کردند، ولی به علت آنکه فاطمیان مدعی امامت بودند، به تدریج تغییراتی در نظریه اسلاف خود در زمینه امامت پدید آوردند. به طور خاص، آنها طول دوره ششم تاریخ، یعنی دوره اسلام، شمار امامان آن دوره را مورد تجدیدنظر قرار دادند، به طوری که تداوم نامحدود در امامت وجود بیش از ۷ امام در دوره اسلام امکان‌پذیر گردد. اسماعیلیان فاطمی معتقد بودند که در آخرالزمان یکی از امامان اسماعیلی از اعقاب محمد بن اسماعیل و مستنصر فاطمی به عنوان قائم و ناطق هفتم، آغازگر آخرین دوره تاریخ بشر خواهد بود همانطور که پیش‌تر یاد شد، داعی نسفی مبتکر نوعی جهان‌شناسی نوافلاطونی-اسماعیلی (قرمطی) بود این جهان‌شناسی بعداً توسط ابو یعقوب سجستانی تکامل یافت و از قرن ۴ ق/۱۰ م مورد پذیرش تمام گروه‌های قرمطی سرزمینهای شرقی واقع شد.

در این جهان‌شناسی نوافلاطونی-اسماعیلی، پروردگار که هستی بخش عالم و مبدع همه چیزهاست، متعالی و ناشناختنی است. موضع کلامی درباره صفات الهی در اینجا ضد تشبیهی و ضد تعطیلی بوده است.

فلسفه نوافلاطونی در رسائل اخوان الصفا نیز به وضوح انعکاس یافته است. ارتباط گروه مؤلفان موسوم به اخوان الصفا (ه م) و مجموعه ۵۲ رساله معروف آنها با نهضت اسماعیلیه اکنون دیگر قابل تردید نیست، اگر چه ماهیت خاص این ارتباط هنوز مبهم مانده است.

جهان‌شناسی اخوان الصفا نیز همانند نظامهای نسفی و دیگر داعیان قرمطی آن زمان، مبتنی بر فلسفه نو افلاطونی بوده است. رسائل اخوان الصفا هیچ‌گونه تأثیری بر ادبیات دوره فاطمی بر جا نگذاشت و مؤلفان اسماعیلی آن دوره نیز اشاره‌ای به این اثر عظیم ندارند؛ ولی از حدود دو قرن بعد از زمان تألیف، این رسائل اهمیت ویژه‌ای در آثار اسماعیلیان طیبی در یمن پیدا کرد.

آغاز افتراقات و پایان خلافت فاطمی: پس از مرگ خلیفه مستنصر، افضل پسر بدر الجمالی که در مقام وزارت، اقتداری تمام داشت، توانست به قصد مستحکم ساختن موقعیت خود و با اعمال نفوذ، نزار فرزند ارشد مستنصر را که نص امامت و خلافت

بر او قرار گرفته بود، از حقوق خود محروم کند و در عوض جوان‌ترین برادر او ابوالقاسم احمد را با لقب المستعلی بالله جایگزین وی سازد. افضل به سرعت مقامات عالی رتبه دولت و دعوت فاطمیان را وادار کرد تا با مستعلی بیعت کنند و او را به جانشینی مستنصر بشناسند. این اقدام بی‌سابقه، نهضت اسماعیلیه را با بحران شدیدی مواجه ساخت و اسماعیلیان که تا آن زمان نهضت واحدی را تشکیل می‌دادند، به زودی به دو شاخه اصلی مستعلویه و نزاریه منقسم شدند. در اواخر سال ۴۸۸ ق نزار همراه یکی از پسرانش به دستور مستعلی در زندان به قتل رسید.

افتراق در جماعت اسماعیلیه به دو شاخه که از همان ابتدا رقبای متخاصم یکدیگر شدند، به تضعیف کلی و غیر قابل جبران دعوت اسماعیلیه انجامید. اکثر اسماعیلیان مصر و تمامی جماعت اسماعیلی یمن و گجرات و بسیاری از اسماعیلیان شام امامت مستعلی را پذیرفتند، ولی گروه بزرگی از اسماعیلیان شام و تمامی اسماعیلیان عراق و ایران و احتمالاً بدخشان و ماوراءالنهر به نص اول مستنصر وفادار ماندند و نزار را به عنوان نوزدهمین امام خود و جانشین به حق پدرش قبول کردند. در قرون بعدی، مستعلویان و نزاریان به ترتیب در قسمتهای غربی و شرقی دنیای اسلام به بسط دعوتهای مستقل خود پرداختند و مسیرهای مذهبی-سیاسی کاملاً مجزایی را طی کردند. در این میان، اکثر اسماعیلیان در مصر و بسیاری در شام و تمامی جماعت اسماعیلی در یمن مستعلی را به جانشینی مستنصر قبول کرده بودند. با قتل جانشین مستعلی، الامر باحکام الله در ۵۲۴ ق مستعلویان با بحران جدیدی مواجه شدند که منجر به انشعاب مستعلویه به دو شاخه حافظیه و طیبیه گردید. آمر چند ماه پیش از مرگش صاحب فرزندی به نام طیب شده بود که تنها پسر او بوده است، اما در وقایع پس از مرگ آمر، عملاً نامی از طیب در میان نیست. عموزاده آمر، ابوالمیمون عبدالمجید که عضو ارشد خانواده فاطمیان، و مدعی قدرت بود، پس از یک سال کشمکش با مخالفان، بر مسند حکومت قرار گرفت. او که ابتدا با عنوان ولیعهد زمام امور را در دست گرفته بود، در ربیع الآخر ۵۲۶، مدعی خلافت و امامت شد و لقب الحافظ لدین الله را برای خود برگزید.

امامت حافظ مورد تأیید رسمی مرکز دعوت مستعلویه در قاهره قرار گرفت و اکثر اسماعیلیان مستعلوی در مصر و شام، و گروهی از مستعلویان یمن که حافظ و جانشینانش را به عنوان امامان خود شناختند، با نامهای حافظیه و مجیدیه اشتها یافتند. از طرف دیگر، گروههایی از مستعلویان مصر و شام، و شمار کثیری از مستعلویان یمن ادعاهای حافظ را باطل دانستند و امامت طیب را پذیرفتند که ابتدا با نام آمریه، و پس از تأسیس دعوت مستقل طیبی در یمن، به طیبیه شهرت یافتند.

بخش سوم: اسماعیلیه پس از افتراق نزاری - مستعلوی

دعوت ناپایدار مستعلوی-حافظی: سلسله فاطمیان رسماً در محرم ۵۶۷/سپتامبر ۱۱۷۱ به دست صلاح الدین ایوبی، منقرض شد و صلاح الدین بی‌درنگ مذهب اهل سنت را به مصر بازگردانید؛ وی اسماعیلیان آن دیار را سخت قلع و قمع کرد و تشکیلات مرکزی دعوت حافظی برچیده شد و عاضد آخرین خلیفه فاطمی نیز چند روز پس از شکست، در پی بیماری کوتاهی درگذشت. تا حدود یک قرن پس از مرگ او، شماری از اخلاف وی مدعی امامت حافظیه بودند و هر چند گاه یک بار حرکت و شورش را در مصر سامان می‌دادند؛ ولی از آن پس بساط مذهب اسماعیلیه و سازمان پنهان دعوت آن کلاً از مصر برچیده شد و در همان زمان، در شام نیز اثری از اسماعیلیان حافظی یافت نمی‌شد.

دعوت حافظیه در یمن نیز پیروانی پیدا کرده، و برای مدتی از حمایت رسمی بعضی از حکام و امرای محلی آن گوشه از جنوب عربستان، خاصه بنی‌زریع و همدانیان برخوردار شده بود، ولی با انقراض این حکومتها در یمن و با ظهور صلاح الدین ایوبی، دعوت حافظیه و پیروانش در آن دیار نیز دوامی نیافت.

در هند به نظر نمی‌رسد که حافظیان هرگز توانسته بوده باشند پایگاهی به دست آورند و مستعلویان هند که با صلیحیون روابط نزدیک خود را حفظ کرده بودند، مانند آنها، کلاً به جناح طیبی دعوت مستعلویه پیوسته بودند. با توجه به از بین رفتن کامل جماعت حافظی در بلاد اسلامی، از آثار اسماعیلیان مستعلوی-حافظی هیچ‌گونه نمونه‌ای بر جای نمانده است.

پایگیری و دوام دعوت مستعلوی-طیّبی: دعوت مستعلوی-طیّبی پایگاه اصلی و همیشگی خود را در یمن و سپس در شبه قاره هندوستان پیدا کرد. به هنگام انشعاب حافظی-طیّبی در دعوت مستعلویه پس از مرگ آمر، ملکه سیده که زمام امور دولت صلیحی در یمن به دست داشت، اسماعیلیان مستعلوی-طیّبی معتقدند که امامت آنها در اعقاب طیب که همچنان در استتار مانده‌اند، تداوم یافته است و سرانجام، در پایان دوره فعلی ستر در تاریخ مذهبی بشر، یکی از همین امامان ظهور خواهد کرد و آغازگر دوره کشف خواهد گردید.

در زمینه اصول عقاید و تفکر، مستعلویان طیّبی ادامه دهنده تعالیم و سنن اسماعیلیان فاطمی بوده‌اند. برای ظاهر و باطن دین و احکام شرعی اهمیت یکسانی قائل بوده‌اند، ولی طبیّیان اصلاحاتی نیز در تعالیم مذهبی-فلسفی خود وارد نمودند که به نظام حقایق آنها ویژگیهای خاصی می‌بخشید.

از هنگام ورود نخستین داعیان اسماعیلی به گجرات جماعت اسماعیلی در غرب شبه قاره هند به تدریج گسترش یافت و این جماعت از هندیان اسماعیلی که عمدتاً اصل و نسب بومی داشتند، به زودی با نام «بهره» شهرت یافتند.

جماعت طیّبی خود از انشعابات فرقه‌ای مصون نماند و با مرگ داعی مطلق داوود بن عجب شاه، مستعلویان طیّبی بر سر جانشینی وی اختلاف پیدا کردند و به دو شاخه داوودیه و سلیمانییه منشعب شدند.

اکنون کل جمعیت داوودی جهان در حدود نیم میلیون نفر است که چهار پنجم آنها در هندوستان سکنی دارند.

جمعیت سلیمانیان در یمن نیز، در حال حاضر حدود ۷۰ هزار نفر است که عمدتاً در نواحی شمالی، خاصه حراز و مرز عربستان سعودی، متمرکز هستند. گروههای کوچکی از بهره‌های سلیمانی نیز در هندوستان، خاصه شهرهای بمبئی، بروده، احمدآباد و حیدرآباد یافت می‌شوند.

نزاریه در دوره الموت:

در دوره ۱۷۱ ساله الموت، اسماعیلیان نزاری توانستند با رهبریهای اولیه حسن صباح، دعوت مستقل خود را که دیگر هیچ‌گونه ارتباطی با قاهره و حکومت فاطمی و دعوت مستعلویه نداشت، بنیان گذاری کنند و در نواحی مختلف، خاصه ایران و عراق و شام، بسط دهند. در زمینه تفکر و نظام نظری، نزاریان کمتر از مستعلویان ادامه دهنده سنن و تفکر اسماعیلیان فاطمی بودند. در واقع، اسماعیلیان نزاری ایران که از فارسی به عنوان زبان مذهبی خود نیز استفاده می‌کردند، رفته رفته با آثار دوره فاطمی بیگانه شدند.

به رغم فشارها و حملات ممتد سلجوقیان به قلاع و پایگاههای نزاریان، دعوت نزاریه با موفقیت کم و بیش در شهرها و نواحی کوهستانی ایران اشاعه می‌گردید و دامنه نفوذ آن گاه تا اصفهان، مقر حکومت سلجوقیان گسترش می‌یافت.

حسن صباح که مؤسس دولت و دعوت مستقل نزاریه بود و سیاستها و شیوه‌های کلی مبارزاتی نزاریان را شخصاً طراحی می‌کرد، متفکر برجسته‌ای نیز بود و آثار مهمی در زمینه تعالیم این شاخه از اسماعیلیه تألیف کرده بود.

حسن صباح خود رساله‌ای به زبان فارسی به نام فصول اربعه تألیف کرده بود که اکنون نایاب است.

نزاریه پس از سقوط الموت: امامت و کل جماعت اسماعیلیان نزاری در ایران به دست مغولان منهدم نگردید؛ بلکه گروههای پراکنده‌ای از نزاریه همچنان در دیلم و قهستان باقی ماندند و شمار بسیاری از نزاریان خراسانی که از تیغ مغول رهایی یافته بودند، نیز به نواحی مجاور در افغانستان و سند مهاجرت کردند. جماعت نزاریه برای حفظ بقای خود مجبور بوده است تا به شدیدترین وجهی تقیه کند و به تدریج هویت واقعی خود را در پوشش ظاهری تصوف کتمان نماید.

با مرگ شمس الدین محمد، بیست و هشتمین امام نزاری که در حدود ۷۱۰ ق اتفاق افتاد، اولین انشعاب در جماعت نزاریه پدیدار گشت. مؤمن شاه و قاسم شاه، فرزندان شمس الدین محمد بر سر جانشینی پدر اختلاف پیدا کردند و امامت هر یک از آنها مورد پذیرش گروه‌هایی از نزاریان قرار گرفت و در نتیجه جماعت نزاریه به دو شاخه مؤمن شاهی (یا محمد شاهی) و قاسم شاهی منقسم گردید.

اکنون جماعت چند میلیونی اسماعیلیان نزاری-قاسم شاهی عمدتاً در کشورهای آسیایی، مانند هند، پاکستان، بنگلادش، چین (در یارکند و کاشغر)، افغانستان، ایران، سوریه و تاجیکستان (خاصه بدخشان)، و در کشورهای افریقایی، خاصه کنیا و تانزانیا، به صورت اقلیتهای کوچک مذهبی پراکنده هستند.

در شبه قاره هند خوجه‌های نزاری عمدتاً در نواحی سند، کاج^(۱)، گجرات و بمبئی زندگی می‌کنند و گروه‌های دیگری از نزاریان قاسم شاهی در نواحی چیترا^(۲)، گلگیت^(۳) و هونزا^(۴) در شمال جامو و کشمیر، و شمال غرب پاکستان یافت می‌شوند که در منطقه با نام محلی مولایی شهرت دارند. افزون بر آن، از حدود سال ۱۹۷۰ م، شمار بسیاری از خوجه‌های نزاری از هند و پاکستان و نیز افریقا به کشورهای غربی، خاصه آمریکای شمالی و انگلستان مهاجرت کرده‌اند در نتیجه، اسماعیلیان نزاری پیرو آقاخان اکنون متعلق به یک جامعه بین المللی و بسیار پراکنده با نژادها و زبانهای مختلفند که تنها از لحاظ اصول عقاید مذهبی و میراث تاریخی فرقه‌ای صاحب وجوه مشترکی هستند.

پی‌نوشت‌ها:

«~ ۱. Cutch ~»

«~ ۲. Chitral ~»

«~ ۳. Gilgit ~»

«~ ۴. Hunza ~»

عقاید اسماعیلی

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۷۳

نویسنده: علی ربانی گلبایگانی

اصول عقاید اسماعیلیه را محقق طوسی در قواعد العقائد به شرح زیر نقل کرده است:

آفرینش عالم امر و عالم خلق

آنان بر این عقیده‌اند که خدای تعالی به واسطه حقیقتی که از آن با کلمه «کن» تعبیر می‌شود، دو عالم را آفرید:

۱ - عالم باطن که عالم امر و عالم غیب است و مشتمل بر عقول و نفوس و ارواح و حقایق کلی می‌باشد و نزدیکترین موجود این عالم به خدا عقل اول است.

۲ - عالم ظاهر که عالم خلق و شهادت است و مشتمل بر اجزای علوی و سفلی و اجسام فلکی و عنصری است و بزرگترین موجودات این عالم، به ترتیب، عرش و پس از آن کرسی و پس از آن اجسام دیگر است. این دو عالم چنانکه از کمال به نقصان تنزل یافته، از نقصان به کمال باز می‌گردد تا اینکه به امر الهی که با کلمه «کن» تعبیر می‌شود، منتهی شود، و بدین ترتیب آغاز و انجام سلسله هستی خداست.

امامت و نبوت

امام مظهر عالم امر است و حجت او مظهر عقل اول (عقل کلی) است، و پیامبر مظهر نفس کل، یعنی امام اسم است. امام حاکم بر عالم باطن و معلم دیگران است. کسی جز به واسطه او عالم بالله نمی‌گردد، و پیامبر حاکم بر عالم ظاهر است و قوام شریعت به اوست.

و هرگز زمان از پیامبر یا شریعت او خالی نخواهد بود، چنانکه از وجود امام و دعوت او نیز خالی نخواهد بود، و امام گاهی پنهان می‌گردد، ولی دعوت او ظاهر خواهد بود تا اینکه حجت از جانب خدا بر بندگان تمام گردد. (۱)

نبوت و مراتب امامت

در روی زمین یک «ناطق» وجود دارد و او پیامبری صاحب شریعت است، یعنی پیامبری که قانون الهی را که به وسیله فرشته به او القا می‌شود ابلاغ می‌کند. ناطق، مشابه زمینی عقل اول - که دعوت در آسمان را آغاز کرد - می‌باشد.

همچنین در روی زمین یک «وصی» موجود است و او امامی است که وارث بلا فصل پیامبر و کسی است که بنیاد و اساس امامت و نخستین امام هر عصر است. وظیفه مخصوص او به عنوان امین راز نبوت، تأویل است که ظاهر را به معنی مکتوم، یعنی به اصل آن می‌رساند. وصی، مشابه عقل دوم می‌باشد.

علاوه بر این یک امام وجود دارد که وارث امام اساس است و وظیفه او ایجاد تعادل میان ظاهر و باطن، که پیوستگی آنها ضروری است، می‌باشد.

ادوار نبوت از هفت دور تشکیل می‌شود و هر مرحله از دوره نبوت، یعنی هر دوره غیبت، به وسیله یک ناطق و یک وصی افتتاح می‌گردد، و یک یا چند دسته هفتگانه از امامان جانشین آنان می‌گردد. و سپس آن دوره به وسیله آخرین امام (یعنی قائم) یا امام رستاخیز که دوران پیشین را خاتمه می‌دهد پایان می‌پذیرد و او امام «مقیم» است، یعنی پیامبر جدید را برمی‌انگیزد.

ادوار شش پیامبر اولوا العزم بدین قرار است: آدم که امام دوران شیت بود، نوح که سام امام دورانش بود، ابراهیم که امام دورانش اسماعیل بود، موسی که امام دورانش هارون بود، عیسی که امام دورانش شمعون بود، محمد صلی الله علیه و آله که امام دورانش علی علیه السلام بود.

و ناطق هفتم او همان امام رستاخیز است و او شریعت جدیدی نخواهد آورد، بلکه معانی مکتوم منزلت را با انقلاب و تحول که مقتضی این کار است آشکار خواهد کرد. (۲)

از نظر اسماعیلیان امامت دارای مراتب چهارگانه زیر است:

۱ - امام مقیم: او کسی است که پیامبر ناطق را برمی‌انگیزد و این عالی‌ترین درجه امامت است و آن را «رب الوقت» نیز گویند.

۲ - امام اساس: او وصی و جانشین پیامبر و امین راز و یاور او است و سلسله امامان مستقر در نسل او تداوم می‌یابد.

۳ - امام مستقر: او کسی است که امام پس از خود را تعیین می‌کند. راه تعیین امام از نظر اسماعیلیان دو چیز است: یکی وراثت، و دیگری نص امام مستقر.

۴ - امام مستودع: او به نیابت از امام مستقر به انجام امور امامت قیام می‌کند و حق تعیین امام پس از خود را ندارد. وی را نائب الامام نیز گویند. (۳)

باطنی‌گری و تأویل

یکی از عقاید شاخص اسماعیلیان در معارف و احکام دینی، باطنی‌گری و تأویل است. به عقیده آنان شرایع الهی دارای ظاهر و باطن است و باطن آن را جز امام و جانشین او نمی‌داند، و همه آنچه در شرایع آسمانی آمده، مثالها و رموزی است برای حقایق باطنی. مثلاً طهارت را به تبری جستن از مذاهب مخالف باطنیه، و تمیم را به فراگیری دانش از کسی که به آموختن مأذون است، و نماز را به دعا برای امام، و زکات را به نشر دانش برای مستعدان و مستحقان آن و روزه را به پنهان داشتن معرفت از ظاهر گرایان و حج را به کوچ کردن برای کسب دانش تأویل نموده‌اند. (۴)

این گونه تأویلات موجب شد که علمای اسلام، اسماعیلیه را خطری جدی برای عقاید اسلامی به شمار آورند (۵) و حتی از قبول آنان به عنوان یکی از فرقه‌های اسلامی امتناع ورزند. مرحوم استاد مطهری در این باره گفته است:

«باطنیه آن قدر در اندیشه‌های اسلامی بر اساس باطنی‌گری دخل و تصرف کرده‌اند که می‌توان که می‌توان گفت اسلام را قلب کرده‌اند. به همین دلیل مسلمین جهان حاضر نیستند آنها را جزء فرق اسلامی به شمار آورند. در حدود سی سال پیش که «دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه» در قاهره تأسیس شد و مذاهب شیعه امامیه، زیدی، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی هر کدام نماینده داشتند، اسماعیلیان خیلی کوشش کردند که نماینده بفرستند، ولی از طرف سایر مسلمین مورد قبول واقع نشد». (۶)

هانری کوربن در بیان تفاوت میان عرفان شیعه اثنا عشری و اسماعیلی می‌گوید:

«عرفان شیعه اثنا عشری به اقتران و تعادل ظاهر و باطن شرع معتقد است، اما عرفان اسماعیلی همه احکام ظاهری را دارای معانی مکتوم و حقیقت باطنی می‌داند. پس چون این معانی باطنی برتر از معانی ظاهری احکام است و ترقی روحانی پیروان به درک آن معانی وابسته است، بنابر این ظاهر شرع به منزله قشری است که باید یک بار به طور قطع آن را درهم شکست. این کار همان است که تأویل اسماعیلی آن را انجام داد.

به این طریق که احکام شریعت را به حقیقت آن احکام باز گرداند، یعنی به ادراک معنی حقیقی تنزیل یا شریعت رسانید. بنابر عقیده آنان تکالیف و احکام شریعت برای معتقد پا بر جایی که بر مبنای معانی روحانی و باطنی رفتار کند محذوف است». (۷)

علامه طباطبایی نیز در مقام بیان فرق کلی میان مذاهب امامیه اثنا عشری و اسماعیلیه گفته است:

فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلی این است که اسماعیلیه معتقدند که امام به دور هفت گردش می کند و نبوت در حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم نشده است، و تغییر و تبدیل در احکام شریعت، بلکه ارتفاع اصل تکلیف خاصه به قول باطنیه مانعی ندارد، بر خلاف شیعه دوازده امامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء می دانند و برای او دوازده وصی و جانشین قائلند، و ظاهر شریعت را معتبر و غیر قابل نسخ می دانند و برای قرآن کریم هم ظاهر و هم باطن اثبات می کنند. (۸)

پی نوشت ها:

- ۱ - قواعد العقائد، ص ۱۱۴ - ۱۱۶
- ۲ - تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۶ - ۱۲۵
- ۳ - تاریخ الفرق الاسلامیه، ص ۱۸۶
- ۴ - همان، ص ۱۹۳
- ۵ - الفرق بین الفرق، ص ۲۸۲
- ۶ - آشنایی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، ص ۲۱۰
- ۷ - تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۶ - ۱۳۵
- ۸ - شیعه در اسلام، ص ۶۹

انشعابات و فرق اسماعیلیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۶۸
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

الف: اسماعیلیه خالص:

آنان گروهی بودند که به امامت اسماعیل گرویده و مرگ او را انکار کرده، گفتند او زنده و غایب است و روزی ظهور خواهد کرد. و در توجیه عمل امام صادق علیه السلام که جنازه اسماعیل را تشیع و تدفین کرد، گفتند اینها همگی جنبه ظاهری داشت و مقصود این بود که بدخواهان به گمان اینکه او مرده است در صدد سوء قصد به جان او برنیابند، چنانکه عارف تامر نویسنده اسماعیلی در کتاب الامامة فی الاسلام (ص ۱۸۰) گفته است، امام صادق در سال ۱۳۸ ادعا کرد که فرزندش اسماعیل در گذشته است و گروهی را در حضور نماینده رسمی منصور بر آن شاهد گرفت. او می خواست امر را بر مأموران حکومت مشتبه سازد، زیرا اسماعیل تعلیمی را بر ضد حکومت منتشر می کرد، و مورد تعقیب بود، ولی اسماعیل از مدینه به بصره رفت و در سال ۱۴۵ در گذشت. (۱)

این گروه بر مدعای خود چنین استدلال می‌کردند که اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام بود، و امامت نیز حق بزرگترین فرزند امام است، و از طرفی امام صادق قبلاً او را به جانشینی خود برگزیده بود.

مرحوم مفید در نقد این استدلال گفته است: اصل یاد شده در جایی است که فرزند بزرگ امام پس از درگذشت امام زنده باشد، تا آنکه اسماعیل قبل از درگذشت پدر از دنیا رفت، و جنازه او در انتظار همگان تشییع و تدفین گردید، و حتی امام صادق علیه السلام دستور داد تا چند نوبت تابوت را روی زمین نهادند و کفن از روی چهره‌اش برگرفته به صورت او می‌نگریست، تا کسی در مرگ او دچار شک و تردید نشود.

و درباره نصب او به عنوان امام از طرف امام صادق علیه السلام نیز روایتی نقل نشده است و شاید منشأ این توهم یکی همان بوده است که بیان گردید (بزرگترین فرزند امام بود)، و دیگری نیز تکریم ویژه‌ای بود که حضرت درباره او ابراز می‌کرد. (۲) با توجه به کلام اخیر شیخ مفید، نادرستی آنچه در پاره‌ای منابع، درباره انحرافات عقیدتی و اخلاقی اسماعیل نقل شده است روشن می‌گردد. (۳)

ب: مبارکیه: آنان کسانی‌اند که به مرگ اسماعیل اعتراف کردند، ولی در مسئله امامت بر این عقیده شدند که منصب امامت از اسماعیل به فرزندش محمد منتقل گردیده است، زیرا مقام امامت جز در امام حسن و امام حسین در دو برادر جمع نمی‌گردد، و در اینکه چه کسی مقام امامت را به محمد بن اسماعیل تفویض کرد، اختلاف کردند، برخی آن را به امام صادق علیه السلام نسبت دادند، و برخی دیگر به اسماعیل (قبل از مرگش)، و از آنجا که رهبر این گروه مبارک نام داشت، این فرقه به مبارکیه شهرت یافتند. عقیده آنان بر این بود که خط امامت در فرزندان محمد بن اسماعیل ادامه خواهد یافت. محمد بن اسماعیل حدود ۱۹۸ درگذشت. (۴)

ج: قرمطیه: پس از گذشت زمانی (به گفته مورخان حوالی سال ۲۶۰ هجری) از مبارکیه شاخه‌ای منشعب شد که به قرمطیه شهرت یافت. آنان در مورد مرگ محمد بن اسماعیل با مبارکیه مخالفت نموده، گفتند: محمد بن اسماعیل زنده و هفتمین و آخرین امام است، و امر امامت بر عدد هفت استوار گردیده است، و گرچه در آغاز اسماعیل امام بود، در مسئله امامت او بداء حاصل شد و امامت به فرزندش محمد منتقل گردید، چنانکه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«ما بدأ لله فی شیء کما بدأ له فی اسماعیل» .

در هیچ امری بر خدا بدا حاصل نشد مانند آنچه در مورد اسماعیل رخ داد.

از آنجا که رهبر این گروه فردی به نام حمدان قرمط بود، به قرمطیه شهرت یافتند.

مرحوم مفید در رد این استدلال گفته است:

«بداء در این روایت مربوط به منصب امامت نیست، زیرا روایت شده است که در نبوت و امامت بداء راه ندارد. این مطلب مورد اجماع امامیه است. بداء در این روایت مربوط به مرگ اسماعیل است، چنانکه در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خدا در دو نوبت (که اسماعیل بیمار شد) مرگ را بر او نوشت (اجل غیر مختوم) و من از خدا در خواست کردم تا وی را از مرگ نجات دهد، خداوند دعای مرا پذیرفت و او را سلامتی بخشید» . (۵)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - تاریخ الفرق الاسلامیة، ص ۱۸۳، محمد خلیل الزین.
- ۲ - الفصول المختارة من العیون و المجالس، ص ۳۰۸، مجلد دوم از مصنفات شیخ مفید.
- ۳ - ر.ک: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۱۹۵، دکتر محمد جواد مشکور.
- ۴ - فرق الشیعة، ص ۸۰ - ۷۹.
- ۵ - الفصول المختارة، ص P.309 <

اسماعیلیان و نخستین تشکلهای فرقه‌ای

تلخیص از دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۶۸۱ فرهاد دفتری

اسماعیلیان و نخستین تشکلهای فرقه‌ای: با رحلت امام جعفر صادق (ع) در ۱۴۸ق/۷۶۵م، پیروان آن حضرت از میان شیعیان امامی به گروههایی منقسم شدند که دو گروه از آنها را می‌توان به عنوان نخستین گروههای اسماعیلی شناخت. طبق برخی روایات، امام صادق (ع) ابتدا فرزند ارشد خود اسماعیل را به جانشینی برگزیده، و نص امامت را بر او قرار داده بود، ولی طبق روایت اکثر منابع، اسماعیل چند سال قبل از پدر، وفات یافته بوده است.

یکی از دو گروه مورد بحث، مرگ اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت او به عنوان امام قائم و مهدی موعود باقی ماندند. این گروه را اسماعیلیه خالصه یا واقفه نامیده‌اند.

گروه دوم از اسماعیلیان نخستین، مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش را پذیرفته بودند و پس از وفات امام صادق (ع)، فرزند ارشد اسماعیل، محمد را به امامت شناختند. این گروه به «مبارکيه» معروف شدند.

معاصران اسماعیلیان نخستین، غالباً آنان را باطنیه یا ملاحده یا قرامطه خطاب می‌کردند، ولی خود اسماعیلیان نخستین نهضتشان را «دعوت» یا «دعوت هادیه» می‌نامیدند.

فرقه‌های دیگر اسماعیلیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۹۳ نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

در مذهب اسماعیلیه یک رشته تطورات و انشعاباتی رخ داد و فرقه‌های جدیدی پدید آمد که اکنون به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱- مستعلیه و بهره

در بحبوحه قدرت فاطمیان، خلیفه زمام تمام امور را شخصا در دست داشت و بر قوای سه‌گانه، یعنی اداره امور مملکت، سلسله مراتب دینی و سپاه نظارت می‌کرد. از زمان مرگ الحاکم امرای نظامی روز به روز بر قدرت خود در برابر امرای کشوری و شخصی خلیفه می‌افزودند. در سال ۴۶۷ هـ هنگامی که بدر الجمالی، فرمانده سپاه عکا، به دعوت خلیفه با لشکریان خود به سوی مصر حرکت کرد تا زمام امور را در دست گیرد، پس از فرونشاندن شورشهای داخلی به تدریج بر تمام کشور سیادت یافت و خلیفه عناوین رؤسای قوای سه‌گانه مملکت را یکجا به وی اعطا کرد. بدر، امیر الجیوش، داعی الدعاه (رئیس سلسله مراتب دینی) و وزیر دولت فاطمی گشت. از این زمان به بعد فرمانروای واقعی مصر امیر الجیوش بود. به زودی این مقام به صورت یک منصب موروثی در آمد، و پسر و نوه بدر الجمالی، جانشین وی گشتند. در سال ۴۸۷ افضل پسر بدر الجمالی جانشین پدر شد. در هنگام مرگ المستنصر، که چند ماه بعد اتفاق افتاد، امیر الجیوش با مسئله انتخاب خلیفه جدید مواجه شد. در یک طرف «نزار» پسر «المستنصر» قرار داشت که جوانی بود برومند و قبل از ولایتعهدی المستنصر برگزیده شده بود، و در طرف دیگر برادر نزار «مستعلی» جای داشت که جوانی بود بی‌یاور و پشتیبان، و در نتیجه اگر به خلافت می‌رسید کاملاً متکی به حامی نیرومند خویش امیر الجیوش می‌گشت. با ملاحظه چنین وضعی «افضل» دختر خود را به عقد ازدواج مستعلی در آورد و چون المستنصر مرد، داماد خود را به خلافت برگزید. (۱)

آن گروه از اسماعیلیه که پس از المستنصر، المستعلی بالله را خلیفه و جانشین او دانستند، در مصر و یمن و مغرب آفریقا، «مستعلیه»، و در هند، «بهره» خوانده می‌شوند.

کلمه بهره (بوهره) یا بهاره از اصل گجراتی «~ (Bohara) ~» یا از ریشه هندی «~ (Vohra) ~» یعنی تجارت گرفته شده است، زیرا نخستین پذیرندگان مذهب اسماعیلی در گجرات بازرگانان بودند. البته جمع کثیری از بهره‌های سنی هم هستند که کشاورزند و این نامگذاری شامل ایشان نمی‌شود، مگر اینکه بگوییم چنانکه قبلاً اسماعیلی مذهب بودند و بعد سنی شدند، ابتدا بازرگان بودند که بعد کشاورز گشتند.

درباره نخستین داعی فاطمی که از مصر به هند آمد و جماعت بهره را به اسلام و مذهب اسماعیلی در آورد، اقوال مختلفی گفته شده است. قول مشهور آن است که وی عبد الله نام داشته و به امر المستنصر بالله به هند سفر کرده و در سال ۴۶۰ هـ در بندر کامبای در جنوب هند فرود آمده است. عبد الله همه عمر را در کامبای گذراند و همانجا در گذشت، هنگام ظهور دعوت اسماعیلی در ایالت گجرات و جنوب هند، شاهان هند و از خاندان «چالوکیه» در آن نواحی حکومت می‌کردند و ظاهراً در برابر مبلغان مسلمان سخت‌گیری نمی‌کردند. از این رو بهره‌های نو مسلمان تا حدود سیصد سال در آسودگی به سر می‌بردند، ولی وقتی دولت هندوان منقرض شد و متعصبان سنی زمام امور منطقه را در دست گرفتند، کار را بر بهره تنگ کردند، و به طوری که جمع کثیری از بهره سنی شدند. به عقیده بهره، ابو القاسم الطیب بعد از مرگ پدرش الامر بامر الله مستور شده و با غیبت او مرکزیت دعوت فاطمی به یمن و سپس هند انتقال یافته است. به اعتقاد آنان امام در بالاترین مقام روحانی و صاحب ولایت مطلقه در جهان است. خادمان او بیست و شش نفرند که بیست و پنج تن دارای مقام حجت و یک نفر داعی بلاغ است. اگر امام مستور باشد، این اشخاص نیز با او در پرده استتار به سر می‌برند و مقام بعد از ایشان که داعی مطلق است، نایب امام و صاحب اختیار دعوت و پیشوای ولایت خواهد بود. داعی مطلق را ملاجی (جناب ملا) یا ملا صاحب نیز می‌گویند.

۲- بهره داودی و سلیمانی

پس از وفات داود بن عجب شاه، بیست و ششمین داعی مطلق، بهره به دو گروه داودی و سلیمانی تقسیم شدند. گروه نخست داود برهان الدین را داعی مطلق دانستند، و گروه دوم سلیمان بن حسن را برگزیدند. این دو داعی در احمد آباد گجرات در

گذشتند و مدفن هر دو زیارتگاه همه بهره‌هاست. بعد از آن داعیان مطلق سلیمانیه در یمن سکونت کردند، اما نماینده ایشان به نام «منسوب» در هند اقامت دارد.

تعداد بهره اسماعیلی در سراسر جهان حدود بیست هزار نفر است که حدود هزار نفرشان بهره سلیمانی و بقیه داودی هستند. دو گروه مزبور جز در داعی مطلق در سایر مسایل عقیدتی و عبادی یکسانند. این جماعت عموماً تاجر و ثروتمندند، ولی در پاکستان و سریلانکا و افریقای شرقی بعضی از آنان به خدمات دولتی و قضایی و فرهنگی می‌پردازند.

بهره به حج و نماز و روزه و جهاد و سایر فروع دین کاملاً معتقدند و برای زیارت روضه مطهر رسول الله صلی الله علیه و آله و مرقد امامان معصوم علیهم السلام - تا امام ششم - به مدینه و عراق می‌روند. قبور امامان و داعیان اسماعیلی را نیز زیارت می‌کنند. رسوم ازدواج و ولادت و فوت و اعیاد مذهبی ایشان مخلوطی است از سنن هندویی و رسوم شیعیان اثنا عشری. (۲)

۳- نزاریه و آقاخانیه

پس از آنکه المستعلی پس از مرگ المستنصر به حکومت رسید، نزار به اسکندریه گریخت و به مخالفت با مستعلی قیام کرد، ولی به زودی دستگیر شد و به قتل رسید.

هواداران او از به رسمیت شناختن خلیفه جدید (مستعلی) سرباز زدند و هواخواهی خود را از نزار و فرزندان او اعلام کردند و ارتباط خود را با اسماعیلیه فاطمیه در قاهره قطع کردند.

فرقه نزاریه نخست در ایران توسط حسن صباح در قلعه‌های الموت دست به فعالیت گسترده زد و پس از حمله مغول به ایران قلع و قمع گردید، و پس از آن در سال ۱۲۵۵ هجری آقاخان محلاتی که از نزاریه بود در ناحیه کرمان بر ضد محمدشاه قاجار قیام کرد، ولی شکست خورد و به بمبئی در هندوستان گریخت و دعوت نزاری را به امامت خود منتشر ساخت و از آن پس نزاریه به آقاخانیه شهرت یافته‌اند، و مخالفانشان در هند آنان را خوجه یا خجاس می‌نامند. آقاخانیه، بر عکس بهره، به مراسم عبادی و دینی چندان اهمیت نمی‌دهند. (۳)

حسن صباح و دعوت جدید

آیین مستعلیه را دعوت جدید، و آیین نزاریه را که توسط حسن صباح ترویج گردید، دعوت جدید می‌نامند. در این جا مناسب است مختصری درباره آن سخن بگوییم:

حسن صباح که ایرانی بود، در آغاز پیرو آیین شیعه اثنا عشری بود، ولی در هفده سالگی تحت تأثیر برخی از مبلغان اسماعیلی به، آیین گروید و در سال ۴۷۱ به قاهره رفت و حدود یک سال و نیم در آنجا اقامت گزید، ولی پس از مطرح شدن حکومت مستعلی، وی که طرفدار نزار بود، از مصر به مغرب تبعید گردید و در سال ۴۷۲ وارد اسکندریه شد. و از آنجا به سوریه و حلب و سرانجام در سال ۴۷۳ به اصفهان رسید و در آن زمان ۲۷ سال داشت. وی به قیام بر ضد سلجوقیان دست زد و تحت تعقیب آنان قرار گرفت. بدین جهت راه زندگی مخفیانه را برگزید و سرانجام سرزمین کوهستانی دیلم و دژ تسخیر ناپذیر الموت را به عنوان پناهگاه امنی برای خود و همراهانش انتخاب کرد و در سال ۴۸۳ بدانجا وارد شد.

امامت در دعوت جدید

مسئله امامت در دعوت جدید با سه ویژگی همراه بود:

- ۱- ویژگی مذهبی و آن، اینکه راه شناخت خدا و در نتیجه راه نجات انسان در شناخت امام خلاصه می‌شود.
- ۲- جنبه اجتماعی و آن، اینکه امام، خلیفه فاطمی نیست، بلکه غایب است. به گفته مورخان، او به هنگام مرگ به جانشینان خود گفت: «تا زمانی که امام خود رهبری دولتش را به عهده بگیرد آن را نگاه دارید». این آموزش از قدیم برای توده مردم فهمیدنی بود، زیرا از آن، برقراری عدالت اجتماعی تداعی می‌شد. در حقیقت حسن صباح و یارانش کوشش کردند اندیشه اسماعیلی را به آموزش انقلابی قرمطیان پیشین تغییر دهند. آموزش حسن صباح با بدبختیهای توده‌های مردم همدردی داشت و با خلفای فاطمی پیوند نداشت.
- ۳- جنبه سیاسی، یعنی محکوم کردن همه گمراهان و آموزگاران دروغین آنها (به زعم آنان) بود. این آموزش در عمل پیروان حسن صباح را در مبارزه با دشمنان مذهبی، سیاسی و طبقاتی مسلح می‌نمود. اعتقاد به اینکه تنها اسماعیلیان راه درست را می‌روند، برتری بر دشمن را به آنان تلقین می‌کرد. در مرز سده‌های ۵ و ۶ هجری تبلیغات فاطمی در ایران چنین ویژگی مبارزه جویی نداشت، و این یکی دیگر از موارد اختلاف دعوت جدید و دعوت قدیم است.

پس از مرگ حسن صباح در ۵۱۸ هجری یکی از شاگردانش به نام کیا بزرگ رودباری به جای او نشست و پس از او فرزندش حسن ملقب به «علی ذکره السلام» پادشاه چهارم الموتی روش حسن صباح را که نزاری بود برگردانید و به باطنیه پیوست.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۲۵، ۲۲۲.
- ۲- دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۵۲۶-۵۲۹.
- ۳- شیعه در اسلام، ص ۶۷، تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۱۱ ص ۱۰۸، تاریخ الفرق الاسلامیة، ص ۱۹۵.

فاطمیان و قرامطه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۸۱

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

فاطمیان و قرمطیان دو فرقه یا انشعاب در مذهب اسماعیلیه است. درباره پیدایش قرمطیه، پیش از این بحث شد. در این درس درباره ظهور فاطمیان و سرگذشت قرمطیان و رابطه این دو با یکدیگر بحث خواهیم کرد.

نسب فاطمیان

مؤسس فرقه فاطمیه، فردی است به نام عبید الله المهدی (متوفای ۳۲۲ ه) که حکومت فاطمیان را تأسیس کرد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا آنان را فاطمیان نامیده‌اند؟ زیرا این اصطلاح بیانگر آن است که آنان منسوب به فاطمه زهرا علیها السلام هستند. در این باره دیدگاههای مختلفی ابراز شده است:

برخی با قاطعیت نسبت به آنان را به فاطمه زهرا علیها السلام انکار کرده‌اند، از آن جمله دخویه است. وی در کتاب خود به نام «یادی از قرامطه بحرین و فاطمیان» دلایل بسیاری بر این نظریه آورده است، یکی از آن دلایل این است که خلفای عباسی

بغداد و اموی قرطبه در دو نوبت، یک بار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در سال ۴۴۴، نسب این سلسله را به فاطمیان انکار کردند، و از طرف دیگر در کتابهای مقدس در روز صریحا آمده که عبد الله بن میمون جد خلفای فاطمی بوده است. (۱)

برخی دیگر انتساب آنان را به حضرت فاطمه علیها السلام در دست دانسته‌اند، چنانکه جرجی زیدان گفته است:

«فرمانروایان فاطمی ابتدا در افریقیه حکومت داشتند و مرکز حکومت آنان مهدیه بود. این فرمانروایان شیعی خود را از فرزندان حسین علیه السلام فرزند فاطمه علیها السلام می‌دانستند، اما تاریخ نویسان که طرفدار بنی عباس بودند صحت نسب آنان را تکذیب می‌کردند، ولی ما احتمال قوی می‌دهیم که نسب آنان صحیح باشد و تردید و تکذیب عده‌ای از تاریخ نویسان، در نتیجه هواخواهی عباسیان بوده است.» (۲)

عده‌ای بر آنند که اظهار نظر قطعی در این باره ممکن نیست، چنانکه س.م. استرن می‌گوید :

معروف است که طبق یک سند رسمی فاطمی، خط خلفای فاطمی از طریق یک سلسله ائمه مستوره به محمد بن اسماعیل بر می‌گردد، لیکن وجود چندین گزارش متناقض در این زمینه، مسئله را آشفته ساخته است. مخالفین خلفای فاطمی، ذریه آنها را از محمد بن اسماعیل ندانسته‌اند، بلکه تأسیس آیین اسماعیلی را به عبد الله بن میمون قدامت نسبت داده‌اند، و ائمه مستوره و نیز فاطمیان را اعقاب دروغین علی علیه السلام دانسته‌اند. این نظریه را می‌توان جعل کینه‌توزانه‌ای به حساب آورد. البته با این تصور که در کنار فرقه‌های مختلف نهضت اسماعیلی، نیاستی آیین اجداد قداحیه را نیز فراموش کرد.

از این رو با سنجش و ارزیابی این شواهد گوناگون، نمی‌توان به واقعیت واحدی رسید، چون اسناد و مدارک قانع‌کننده‌ای در دسترس نیست. (۳)

گروهی دیگر با تفکیک میان امام مستودع و امام مستقر مشکل را حل کرده و گفته‌اند: گرچه مؤسس سلسله فاطمیان، یعنی عبید الله المهدی، دارای نسب فاطمی نیست، ولی نسب خلفای فاطمی پس از او حقیقتا فاطمی است و عبید الله همان سعید بن حسین بن عبد الله بن القدامت است و میمون قدامت و فرزندان او امامان مستودع بودند و عبید الله مهدی هم امام مستودع بود و ودیعه امامت را به پسر خوانده‌اش القائم (دومین خلیفه فاطمی) رساند، و این بدان جهت بود که امامان حقیقی اسماعیلیان در سلمیه محصور بودند و از بیم معتضد عباسی (۲۸۹ - ۲۷۹) پنهان شده بودند. از این جهت حسین که امام مستودع بود، ودیعه امامت را به فرزند و حجت خود سعید سپرد تا او این امانت را به صاحب واقعی‌اش که القائم بامر الله فاطمی بود، برساند. (۴)

تعداد خلفای فاطمی

حکومت فاطمیان در سال ۲۹۲ آغاز و در سال ۵۶۷ توسط ایوبیان برچیده شد. آنان در این مدت بر آفریقا و برخی مناطق دیگر حکومت نمودند. خلفای فاطمی از آغاز تا پایان چهارده نفر بودند که عبارتند از:

۱ - عبید الله المهدی، متوفای ۳۲۲

۲ - القائم بامر الله، متوفای ۳۳۴

۳ - المنصور، متوفای ۳۴۱

۴ - المعز الدین الله، متوفای ۳۶۵ (وی به سال ۳۶۲ بر قاهره تسلط یافت و مرکز خلافت فاطمیان را از مهدیه به مصر انتقال داد، و بدین ترتیب به نفوذ قدرت اخشی‌دیان و عباسیان در مصر خاتمه داده شد).

۵ - العزیز بالله، متوفای ۳۸۶

- ۶ - الحاکم بامر الله، متوفای ۴۱۱.
- ۷ - الظاهر لاعزاز دین الله، متوفای ۴۲۷.
- ۸ - المستنصر بالله، متوفای ۴۸۷. دوران حکومت وی بسیار طولانی بود و قریب شصت سال به طول انجامید. ذهبی گفته است هیچ خلیفه و فرمانروایی را سراغ ندارم که این مقدار حکومت کرده باشد.
- ۹ - المستعلی بالله، متوفای ۴۹۵.
- ۱۰ - الأمر باحکام الله، متوفای ۵۲۴. وی در پنج سالگی به حکومت رسید و چون فرزندی نداشت، پس از وی پسر عمویش به حکومت رسید.
- ۱۱ - الحافظ لدین الله، متوفای ۵۴۴ (عبد المجید بن محمد بن المستنصر پسر عمومی الأمر بود).
- ۱۲ - الظاهر بالله، متوفای ۵۴۹.
- ۱۳ - الفائز بنصر الله، متوفای ۵۵۵.
- ۱۴ - العاضد لدین الله، متوفای ۵۶۷ (وی عبد الله بن یوسف بن الحافظ لدین الله بود). (۵)

فاطمیان و نشر آداب و شعایر شیعی

جرجی زیدان می گوید:

«خلفای فاطمی از جمله فرمانروایانی هستند که در همه چیز از فرمانروایان عباسی پیروی نمودند، فقط در امور دینی با آنان مخالفت شدید داشتند و به فتوای ائمه شیعه رفتار می کردند. یعقوب بن کلس، وزیر العزیز بالله فاطمی، کتابی درباره به فقه اسماعیلی تألیف کرده که برابر با نصف صحیح بخاری بود و به چندین فصل و باب تقسیم می گشت، و خود وزیر آن را تدریس می کرد، و هر کس آن کتاب را فرا می گرفت جایزه دریافت می نمود. العزیز بالله برای ۳۵ فقیهی که در مجلس درس وزیر حاضر می شدند ماهانه مقرر داشت، و اگر کسی غیر از کتاب وزیر کتاب فقه دیگری می خواند مورد تعقیب قرار می گرفت.

سایر خلفای فاطمی نیز در انتشار مذهب شیعه اهتمام داشتند و وقتی (۶) الظاهر خلیفه شد دستور داد که در مصر فقط کتاب «مختصر الوزیر» و «دعائم الاسلام» خوانده شود و به حافظان این کتب جایزه داده شود.» (۷)

آنان در تعظیم شعایر شیعه نیز اهتمام بسیار نمودند، از آن جمله روز عاشورا را تعطیل عمومی اعلان کرده و به سوگواری و عزاداری پرداختند، تا آنجا که گاهی شخص خلیفه با پای برهنه در جمع عزاداران حاضر می شد و همه سوگواران را اطعام می کرد. همچنین روز غدیر خم (هیجدهم ذی حجه) را به عنوان عید عمومی اعلام کردند، و رجال حکومتی و مردم معمولی در مجلس خلیفه حاضر می شدند و خطیب، خطبه ای را که پیامبر در غدیر خم خوانده بود، بازگو می کرد. در آن روز مراسم عقد و عروسی برگزار می شد و فقیران مورد انعام قرار می گرفتند و از طرف خلیفه و رجال حکومتی مبالغ هنگفتی به عنوان عیدی پرداخت می شد. نظیر این مراسم در موالید پیامبر، علی، فاطمه، و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز برگزار می گشت.

برخی گفته اند: فاطمیان در زمان خلافت الحافظ لدین الله و وزارت ابی علی الافضل به مذهب امامیه اثنا عشری گرویدند، ولی پس از کشته شدن وزیر در سال ۵۲۶ بار دیگر به مذهب اسماعیلیه روی آوردند. در هر حال مذهب امامیه در عصر آنان با هیچ مانعی مواجه نبود، و بر هر دو احتمال امامی و اسماعیلی بودن فاطمیان شواهدی وجود دارد، گرچه برخی امامی بودن آنان را ارجح دانسته اند. (۸)

سرگذشت قرامطه

قرامطه گروهی شورشی و ماجرا بودند و شورشهای آنان دو جنبه داشت: در آغاز صرفاً حکومت عباسی را مورد حمله و یورش خود قرار می‌دادند، ولی سرانجام بر مردم معمولی نیز یورش برده و مرتکب کشتارهای فجیعی گردیدند. اجمالی از این شورشها که مورخان نقل کرده‌اند به شرح زیر است:

حمدان قرمط از طرف یکی از داعیان علوی به سرزمین واسط (ما بین کوفه و بصره) اعزام شده بود تا مردم آن منطقه را به آیین اسماعیل فرا خواند. مردم آن سرزمین را آمیزه‌ای از عرب نبطی و سودانی تشکیل می‌داد که همگی گرفتار فقر و مخالف حکومت و سرمایه‌داران بودند. بدین ترتیب دعوت قرامطه مورد قبول آنان افتاد. حمدان قرمط در نزدیکی کوفه مرکزی را تأسیس کرد و آن را «دار الهجره» نامید و از آن به عنوان مرکز تبلیغ استفاده می‌کرد. او از طریق وجوهی که از پیروان خود دریافت می‌کرد به مبارزه با مشکل فقر پرداخت و نیز مؤسسات عمومی تأسیس نمود. شعار وی وحدت و برادری میان عموم پیروان خود بود، و در این راه جنسیت، طبقه، و دین را مانع نمی‌شناخت. سرانجام دعوت او از واسط گذشت و بسیاری از بلاد نزدیک و دور عرب را فرا گرفت.

همچنین فردی به نام ابو سعید جنابی حوالی سال ۲۸۶ هـ در احساء بحرین قیام کرد و مردم را بر ضد حکومت عباسی شوراند، و گروهی حتی در بغداد به طور مخفیانه او را حمایت می‌کردند، و در زمان حکومت معتضد، که دعوت قرامطه در بحرین اوج گرفته بود، معتضد لشکری را برای سرکوبی آنان فرستاد ولی از قرامطه شکست خوردند.

پس از آن ابو طاهر (فرزند ابو سعید ۳۳۲ - ۳۰۱) رهبری قرامطه را به عهده گرفت. قدرت آنان بالاتر گرفت و گاهی به بصره و کوفه و حجاز یورش می‌بردند و او در همه این یورشها فاتح می‌گشت. وی در یکی از یورشهای خود به مکه حرمت کعبه را شکست و حاجیان را به قتل رساند و به گفته مورخان تعداد کشته شدگان، به جز آنان که از گرسنگی کشته شدند، سه هزار نفر بود، و در اثر این کشتارها مردم احساس امنیت نمی‌کردند و به خصوص راهها ناامن شده بود. در حمله دیگر ابو طاهر به مکه کشتار فجیعی نمود و مدت دوازده روز قرامطه دست به کشتار و غارت زدند، و حتی حجر الاسود را ربودند.

در سال ۳۲۷ قرار داد صلحی میان ابو طاهر و حکومت عباسی امضا گردید و بر طبق آن ابو طاهر قول داد از زوار حمایت کند و در عوض از آنها خراج سالانه و عوارضی دریافت کند. تهاجمات قرمطیان در این زمان فروکش کرد.

پس از مرگ او در سال ۳۳۲ برادران وی به حکومت رسیدند و سیاست صلح طلبانه‌ای را در پیش گرفتند، و در سال ۳۳۹ در قبال مبلغ گزافی که از حکومت عباسی گرفتند و پس از درخواستهای گوناگون و از جمله درخواست المنصور، خلیفه فاطمی، حجر الاسود را به مکه باز گردانند. (۹)

شکست و انقراض قرامطه

همان گونه که یادآور شدیم، جنبش قرامطه نخست به رهبری حمدان قرمط در مجاورت شهر واسط در عراق شکل گرفت. سپس شاخه‌ای از آن به رهبری ابو سعید جنابی در بحرین قدرت گرفت. جنبش قرامطه در بحرین تا اواخر قرن چهارم هجری (۱۰) فعال بود. در سال ۳۷۸ اصغر رئیس قبیله بنو منتفق عقیلی قرمطیان را به شدت شکست داد و احساء را به حصار کشید و قطیف را غارت کرد و غنائم را به بصره برد، و از آن پس سلطه بر راههای زیارتی و مالیات‌گیری به دست اصغر و سایر رؤسای قبایل افتاد، و قرامطه به صورت قدرت محلی محدودی در آمدند.

پس از زوال و فروپاشی دولت، قرمطیان به سرعت در آیین اسماعیل فاطمیان جذب شدند یا از بین رفتند. با اینکه گزارش‌هایی درباره یک نفر رهبر فرقه‌ای به نام شباش (متوفای ۴۴۴) و خانواده‌اش در دست است که در سواد بصره در میان قرامطه و قبایل پراکنده پیروان زیادی داشته و همین امر می‌رساند که بعضی از اسماعیلیان قرمطی در جنوب عراق هنوز وجود داشته‌اند، ولی پس از سال ۳۷۸ اطلاعات دقیقی درباره این جوامع موجود نیست.

قرمطیان بحرین پس از حدود سال ۴۵۹ بعد از شورش ساکنین جزیره اوایل و شکست ناوگان قرمطی سلطه خود را بر این جزیره از دست دادند، و قبيله بنو عامر بن ربیع در سال ۴۷۰ حکومت قرمطیان را به تمامی قلع و قمع نمود. (۱۱)

از دیگر مناطق فعالیت قرامطه سوریه بود. در سال ۲۸۸ هجری فردی به نام زکویه (۱۲) در بیابان سوریه ظهور قرامطه را در بین قبيله بنو علی‌هص اعلام داشت. وی در سال ۲۸۹ در محاصره دمشق کشته شد و برادرش که به نام ابو عبد الله احمد معروف بود، جانشین او گردید. وی نیز در سال ۲۹۱ در بغداد دستگیر شد و به قتل رسید.

مرکز قرامطه در سوریه گویا شهر سلیمه بوده است، ولی شواهدی جز آثار جهت دار اهل تسنن درباره به چگونگی رویدادهای آنجا پس از نهضت قرامطه در سال ۲۸۸ در دست نیست. نهضت قرامطه سوریه بدون اینکه فعالیتی از خود نشان دهد و یا با درویشان که به هر حال رابطه دوری با یکدیگر داشتند برخوردی داشته باشد متوقف گردید.

گروه‌های کوچک محلی که در میان آنها نسخ خطی قرامطه تا به امروز باقی مانده، به جز نوشته‌های راشد الدین سنان سوری (قرن هشتم هجری)، دبستان محمود فانی هندی (موبد شاه قرن یازدهم هجری) و متون ترکی و فارسی حروفیه (قرون نهم و دهم هجری) چیزی از فعالیت‌های آیینی فرقه قرامطه را عرضه نمی‌کند.

دعوت قرامطه در یمن توسط منصور الیمن (ابن حوشب) در سال ۲۶۶ هجری در دار الهجره‌ای نزدیک عون لاءه ادامه یافت، ولی در مقابل ایستادگی رؤسای زیدی محل ناکام ماند و فقط توانست بعضی از امارت نشین‌های کوچک نظیر صیلحی‌های صنعا و مکرّمیه‌ای نجران را ایجاد نماید.

نهضت قرامطه در ایران در سال ۲۶۰ توسط خلف در شهر ری آغاز شد. دامنه این نهضت بعدها به مرو الود و طالقان در جوزجان که حاکم و امیر آن به قرمطیان گروید، کشیده شد. دیلمستان که بعدها پایگاهی برای دولت اسماعیلیان نزاری گردید، سرانجام تحت نفوذ محمد نسفی بردعی (متوفای ۳۳۱ ه) در آمد و او حکام سامانی را به نهضت قرامطه فراخواند. قتل او امیدهای سیاسی قرامطه را خنثی کرد. (۱۳)

رابطه فاطمیان و قرمطیان

از جمله مسائل مورد بحث میان محققان و نحله‌شناسان، بررسی رابطه فاطمیان و قرامطه است. ابن رزام (که گرایش ضد اسماعیلی دارد) و کسانی که از او پیروی کرده‌اند، هر دو جنبش را یکی دانسته‌اند، و تاریخ نگاران مسلمان هم روزگار او، مانند طبری، درباره این موضوع نظریه روشنی ابراز نداشته‌اند، اما اسماعیلیان جدید هر گونه پیوستگی میان خودشان را با قرمطیان نادرست می‌شمارند.

کهن‌ترین مأخذی که یکی بودن فاطمیان و قرمطیان را تأیید می‌کند، یا دست کم از تعاون میان آنها سخن می‌گوید، کتاب ثابت بن سنان صابئی است. ثابت را به ندرت می‌توان متهم کرد که متعصب است یا می‌کوشد تا فاطمیان را به فرقه‌های بدعت‌گذاری مانند قرمطیان منسوب و ایشان را بدنام کند، زیرا وی هیچ‌گونه خصومتی با فاطمیان نشان نمی‌دهد و در حق

شرعی عبید الله که پیوسته به او علوی فاطمی اطلاق می‌کند، هیچ گونه شکی ابراز نمی‌دارد. ثابت بر یکی بودن این دو جماعت تأکید نمی‌کند، بلکه گواهی او ضمنی و غیر مستقیم است. (۱۴)

بهر حال با مراجعه به مجموع گزارش‌های تاریخی و آرای محققان روشن می‌شود که یکی دانستن این دو جنبش دینی - سیاسی صحیح نیست. آنان در مسئله امامت با یکدیگر اختلاف داشتند، زیرا قرامطه بر این باور بودند که محمد بن اسماعیل آخرین امام و زنده و غایب است و روزی ظهور خواهد کرد، ولی فاطمیان این عقیده را مردود دانسته، به استمرار خط امامت در فرزندان اسماعیل قائل شدند.

اختلاف دیگر میان این دو جناح مذهبی، در برداشت و گرایش انقلابی آنها نهفته است. فاطمیان پس از تسلط بر سرزمینهای شمال آفریقا و مخصوصا مصر و تشکیل خلافت فاطمی به تدریج از حالت نهضت در آمده و با دشمنان دیرینه خود، یعنی عباسیان، راه مماشات پیش گرفته و گاه رابطه نزدیک برقرار نمودند و تا حدی از اصول مبارزاتی خود عدول کردند، و حال آنکه قرامطه به دلیل قرار گرفتن در متن سرزمینهای خلافت عباسی و مبارزه پیگیر با آنها همچنان آرمانها و اهداف نخستین خود را حفظ کرده و در واقع حالت انقلابی داشتند. (۱۵)

از طرفی هر چند فاطمیان از مخاصمات و درگیریهای قرامطه با عباسیان ناراضی نبودند، ولی هجوم آنان به مردم و غارت و چپاولگریهای قرمطیان به هیچ وجه مورد قبول فاطمیان نبود و آنان چنین اعمال وحشیانه‌ای را محکوم می‌کردند. مورخان از درگیریهای نظامی میان قرامطه و فاطمیان گزارشی داده‌اند، چنانکه در ذی حجه ۳۵۸ هجری، سه ماه پس از تسخیر مصر به دست نیروهای فاطمی، لشکری از قرامطه تحت فرماندهی پسر عموهای اعصم، به نام کسری و صخر، به رمله حمله کرده، اخشیدیان را شکست دادند و با قرار داد صلحی که میان آنان منعقد شد، نیروهای قرامطه عقب نشینی کردند، و باقیمانده‌های آنان با اخشیدیان در سال ۳۵۹ از قشون فاطمیان شکست خوردند. اعصم در سال ۳۶۰ به کمک عز الدوله بویه و ابو تغلب حمدانی شتافت و دمشق و رمله را بار دیگر تصرف کرد و قشون فاطمیان را از آنجا راند، و در همه جا از عباسیان حمایت کرد. وی حتی قاهره را محاصره، ولی در ربیع الاول ۳۶۱ هجری پس از به وجود آمدن مانعی عقب نشینی کرد و به احساء بازگشت. بار دیگر در رمضان ۳۶۱ رمله را از فاطمیان باز پس گرفت... (۱۶)

از مجموع آنچه بیان گردید، به دست می‌آید که قرامطه و فاطمیان در عین اینکه هر دو به امامت اسماعیل و محمد بن اسماعیل معتقد بودند، در مسئله استمرار امامت در فرزندان محمد بن اسماعیل توافق نداشتند، چنانکه از نظر استراتژی سیاسی و انقلابی نیز هماهنگ نبودند و مجموع این اختلافات موجب درگیریهای نظامی میان آنان گردید، گرچه این اختلافات مستمر نبوده و در مواردی روابط آنان عادی و احیانا دوستانه نیز بوده است. (۱۷)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - تاریخ شیعه، ص ۲۱۳.
- ۲ - تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۴۶.
- ۳ - نهضت قرامطه، ص ۲۹ - ۲۸، مقاله قرامطه و اسماعیلیان از استرن.
- ۴ - تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۱۴ - ۲۱۳ به نقل از عبید الله المهدی، تألیف حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف، ط مصر، ص ۱۶۹ - ۷۷.
- ۵ - تاریخ الخلفاء، ص ۵۲۴، الشیعة و التشیع، ص ۱۷۳، ۱۶۳، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۱۵ - ۲۱۴.
- ۶ - جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۴۸، ۸۴۵.
- ۷ - تاریخ الشیعة، شیخ محمد حسین مظفر، ص ۱۹۱، ۱۸۸.

- ۸ - ظهر الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۴ - ۱۳۲، نهضت قرامطه، ص ۸۲ - ۸۱ و ص ۴۷، ۴۴، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۱۷ - ۲۱۶، به نقل از براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۵۸۵، ۵۸۲.
- ۹ - نهضت قرامطه، ص ۵۲، ۵۱، مقاله ویلفرد مادلونگ. لازم به ذکر است که دخویه تاریخ فروپاشی آنان را به سال ۴۷۴ ذکر کرده است. همان، ص ۷۱.
- ۱۰ - به گفته مادلونگ فردی که در سوریه به دعوت به آیین قرمطی دست زد، حسین فرزند زکرویه معروف به صاحب الشامه بود و کسی که در محاصره دمشق به قتل رسید، یحیی برادر حسین بود که به صاحب الناقه معروف بود و رهبریت نهضت قرمطی را در سوریه به عهده گرفته بود و قتل او در شعبان/۲۹۰ صورت گرفت.
- پس از قتل او صاحب الشامه رهبریت جنبش را به عهده گرفت و او نیز در ربیع الاول سال ۲۹۱ به قتل رسید. پس از وی زکرویه فردی به نام ابو نمام نصر را به رهبری قرامطه سوریه برگزید. او نیز در رمضان سال ۲۹۳ به قتل رسید، و زکرویه در ذی حجه ۲۹۳ از مخفیگاه خود بیرون آمد و یکی از قشونهای عباسی را شکست داده، و کاروان زائران خراسانی و غرب ایران را در برگشتنشان از زیارت مکه غارت کردند و اکثر حجاج را به قتل رساندند. زکرویه در ربیع الاول/۲۹۴ زخم برداشت و در جنگی دستگیر شد و پس از چند روز بمرد. اکثر هواداران او دستگیر و اعدام شدند. (نهضت قرامطه، ص ۴۰ - ۳۹).
- ۱۱ - نهضت قرامطه، ص ۸۳، ۸۱، مقاله لویی ماسینیون.
- ۱۲ - نهضت قرامطه، ص ۱۰، مقدمه دکتر یعقوب آژند.
- ۱۳ - همان، ص ۵۰ - ۴۹، مقاله ویلفرد مادلونگ.
- ۱۴ - نهضت قرامطه، ص ۵۰ - ۴۹، مقاله ویلفرد مادلونگ.
- ۱۵ - در این باره بنگرید: برنارد لوئیس، بنیادهای کیش اسماعیلیان، ص ۱۲۱، ۱۲۹.

دانشمندان اسماعیلی

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۷۷

نویسنده: علی ربانی گیایگانی

باطنیه علی رغم انحرافات اعتقادی زیادشان، از یک مکتب فلسفی و کلامی نسبتاً قابل توجهی برخوردارند و شخصیت‌های فکری با اهمیتی در میان آنها ظهور کرده و کتابهای قابل توجهی از آنها به یادگار مانده است. در اینجا نام برخی از دانشمندان و مؤلفان اسماعیلی و آثار علمی آنان را یادآور می‌شویم:

- ۱ - ابو حنیفه نعمان بن ثابت معروف به ابو حنیفه شیعی متوفای ۳۶۳ هـ قاضی القضاء المعز خلیفه فاطمی. کتاب معروف او در فقه دعائم الاسلام نام دارد. از مؤلفات دیگر او «المجالس و المؤامرات» و «افتتاح الدعوة و ابتداء الدولة» است.
- ۲ - ابو حاتم رازی متوفای ۳۳۲ هـ صاحب کتاب اعلام النبوة.
- ۳ - ابو یعقوب سجستانی متوفای نیمه دوم قرن چهارم هجری. وی متفکری عمیق بود و حدود بیست تصنیف دارد. از آثار او کشف المحجوب است.
- ۴ - حمید الدین کرمانی (متوفای حدود سال ۴۰۸ هـ) مؤلف آثاری فراوان با مطالبی عمیق و قابل ملاحظه. وی چون یکی از داعیان «الحکیم» خلیفه فاطمی بود، چندین کتاب نیز در مجادله با درویشان نوشت.
- ۵ - مؤید شیرازی متوفای ۴۷۰ هـ. وی نیز آثاری متعدد در مراتب تعلیمات باطنی به زبانهای عربی و فارسی تألیف کرده است. کتاب مجالس و دیوان از جمله آثار او است.

۶ - ناصر خسرو شاعر فارسی زبان معروف متوفای ۴۸۱ ه. از شخصیت‌های برجسته اسماعیلیه است. کتاب جامع الحکمتین، و کتاب «وجه دین» و «خوان اخوان» او معروف است.

در شاخه مستعلی پس از دوره فاطمیان، چند نویسنده کثیر التالیف نمایان گشت. در دوره‌ای که دوره یمنی جدید نامیده می‌شود، چند داعی یمنی بزرگ ظهور کرد که کار اساسی آنان تحریر مجموعه‌هایی از الهیات و امام شناسی اسماعیلی بوده است. در این جا به ذکر نام برخی از آنان بسنده می‌کنیم:

۱ - ابراهیم بن الحسن الحامدی داعی دوم متوفای ۵۵۷ ه.

۲ - حاتم بن ابراهیم داعی سوم متوفای ۶۱۲ ه که جوابهای ارزشمند او به حمله‌های غزالی در بیست تصنیف مهم از آثار او منعکس است.

۳ - علی بن محمد بن الولید داعی پنجم متوفای ۶۱۲ ه که علاوه بر آثار دیگر، کتاب دامغ الباطل را در جواب اثر بزرگ ضد اسماعیلی غزالی با عنوان المستظهری نوشته است.

۴ - حسین بن علی داعی هشتم متوفای ۶۵۷ ه. از او خلاصه‌ای در الهیات و معاد شناسی چاپ شده است.

۵ - ادریس عماد الدین یمنی داعی نوزدهم متوفای ۸۷۲ ه. از وی به عنوان مورخ و فیلسوف اسماعیلی آثار مهمی برجای مانده است.

در اینجا به دوره هندی می‌رسیم و از این دوره، اثر عظیم حسن بن نوح هندی بهروشی متوفای ۹۳۹ ق را یادآور می‌شویم که هفت مجلد بزرگ را شامل می‌شود.

در جریان این دوره شاخه مستعلی به دو شاخه فرعی داودی و سلیمانی تقسیم می‌شود. در اینجا نیز دهها عنوان کتاب شناخته شده‌اند، اما با کمال تأسف برای محققان عنوانهایی بیش نیستند.

آثار اسماعیلی الموتی

آثاری که در زمینه مذهب اسماعیلی الموت (اسماعیلیه نزاری در ایران) بر جای مانده، به طور عمده از مؤلفان شیعی دوازده امامی است که از آن جمله دو رساله از خواجه نصیر الدین طوسی می‌باشد که مهمترین آنها روضه التسلیم نام دارد. مذهب اسماعیلی پس از سقوط الموت در کسوت تصوف به حیات خود ادامه داد و از آن پس در ادبیات صوفیان نوعی ابهام وجود داشته است. به نظر می‌رسد قهستانی (متوفای حدود ۷۲۰ ق) نخستین کسی بود که از اصطلاحات صوفیانه برای بیان مضامین اسماعیلی استفاده کرد. از سید سهراب ولی بدخشانی (که در حدود سال ۸۵۶ ق به نوشتن مشغول بود) و ابو اسحاق قهستانی (نیمه دوم قرن پانزده میلادی) اثری مهم در فلسفه اسماعیلی به یادگار مانده است. خیر خواه هروی (متوفای پس از سال ۶۶۰ ق) نویسنده‌ای پرکار بود که اساسی‌ترین اثر او کلام پیر است و بسط هفت فصل ابو اسحاق قهستانی به شمار می‌رود، و همراه روضه التسلیم نصیر الدین طوسی کامل‌ترین طرح فلسفه اسماعیلی سنت الموتی موجود است. از پیر شهاب الدین شاه حسینی، فرزند ارشد آقاخان دوم (متولد سال ۱۸۵۰ میلادی) چند رساله به یادگار مانده که دست کم خلاصه‌های بسیار خوبی از عرفان اسماعیلی است. (۱)

پی‌نوشت:

۱ - تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کوربن، ج ۱، ص ۱۰۹، ۱۰۷، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۲، نیز ر.ک: آشنایی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، ص ۲۲، المنجد فی الاعلام، بنیادهای کیش اسماعیلیان .

فطحیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۳

نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

پیروان عبد الله بن جعفر الافطح (در گذشته در ۱۴۸) بود.

وی پس از اسماعیل بزرگترین فرزند امام جعفر صادق (ع) بود ولی منزلت و احترامی پیش پدرش نداشت و متمایل به «حشویه» و «مرجئه» بود.

چون او در هنگام رحلت پدرش مهمترین فرزند بود و در مجلس آن حضرت می‌نشست دعوی امامت و جانشینی پدر کرد و پیروان او حدیثی از آن حضرت روایت کردند که فرمود: «امامت در مهمترین فرزندان امام است» از این جهت بسیاری از کسانی که پیش از این به امامت جعفر بن محمد (ص) قایل بودند به پسرش عبد الله گرائیدند جز شماری اندک که امام راستین را می‌شناختند.

عبد الله را به پرسشهایی درباره حلال و حرام و دیگر چیزها بیازمودند چون در نزد او دانشی نیافتند از پذیرفتن امامت او سرباز زدند.

باری آن دسته را که به امامت عبد الله بن جعفر گرائیدند «فطحیه» نامند و چون عبد الله را سری پهن بود و به قول بعضی پاهای پهن داشت از این رو او را عبد الله افطح خواندند. برخی گویند: این گروه به نام عبد الله بن فطیح یا عبد الله بن افطح نامی که از پیشوایان ایشان و اهل کوفه بوده «فطحیه» نامیده شدند.

باری بیشترین بزرگان شیعه و فقیهان ایشان به این مذهب گرویدند و در امامت وی شک نکردند و گفتند: پسر او نیز پس از وی امام است ولی چون عبد الله بمرد و او را پسری نیافتند همگی «فطحیه» جز اندکی از گفتار به امامت وی بازگشتند و به حضرت موسی بن جعفر (ع) بگرائیدند.

گویند: زندگانی عبد الله پس از پدرش هفتاد روز یا بیشتر بود.

واقفیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۴۵۴

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

اسم عام برای هر گروهی است که بر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رای اکثریت توقف می کرده اند. مثلاً جماعتی از «معتزله» مانند ابو علی جبائی و پسرش ابو هاشم که نه حضرت علی (ع) را بر سایر صحابه و نه دیگر صحابه را بر او افضل می دانستند «واقفی» می خواندند. همچنین کسانی را که بعد از رحلت امام یازدهم (ع) در میان «امامیه» که نه امامت جعفر (کذاب) برادر او را و نه امامت فرزند غایب منتظرش امام دوازدهم (ع) را پذیرفتند، اصطلاحاً «واقفه» خوانند. این لقب نام عمومی فرقی است از شیعه که در مقابل «قطعیه» منکر رحلت امام موسی کاظم (ع) شدند و امامت را به آن حضرت قطع کردند و منکر امامت فرزندش شدند. این فرقه را «مطوره» نیز خوانده اند. مطوریه و موسویه.

همچنین در فرق کلامی و گفتگو درباره «حدوث» و «قدم قرآن» که بعضی آن را قدیم و برخی دیگر حادث خوانند، گروهی از «واقفه» شدند و گفتند: در این معنی اگر توقف کنی بین اقرار و انکار گرد آن سخن نگردي که «قدیم» است یا «حادث» به طریق سلامت و راه استقامت نزدیکتر باشد. بهر حال «واقفه» در صورت اطلاق به عدم قرینه در اصطلاح رجالی شیعه به همان فرقه «موسویه» اطلاق می شود.

کشی در «رجال» خود می نویسد: در هنگام محبوس بودن حضرت امام موسی کاظم (ع) دو وکیل او در کوفه سی هزار دینار بابت سهم امام از شیعیان آن حضرت جمع آوری کردند و چون امام در زندان بود با آن پول برای خود خانه ها و چیزهای دیگر خریدند و چون خبر مرگ امام را بشنیدند برای این که پولها را پس ندهند با کمال بی شرمی منکر مرگ امام موسی کاظم (ع) شدند و درباره او درنگ و توقف کردند از آن جهت پیروان ایشان را «واقفه» خواندند.

المقالات و الفرق، ص ۲۳۶.

مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۰.

الحوار العین، ص ۱۷۵.

الملل و النحل شهرستانی، ص ۱۴۷.

ریحانة الادب، ص ۲۷۲.